



مقامی مهدی

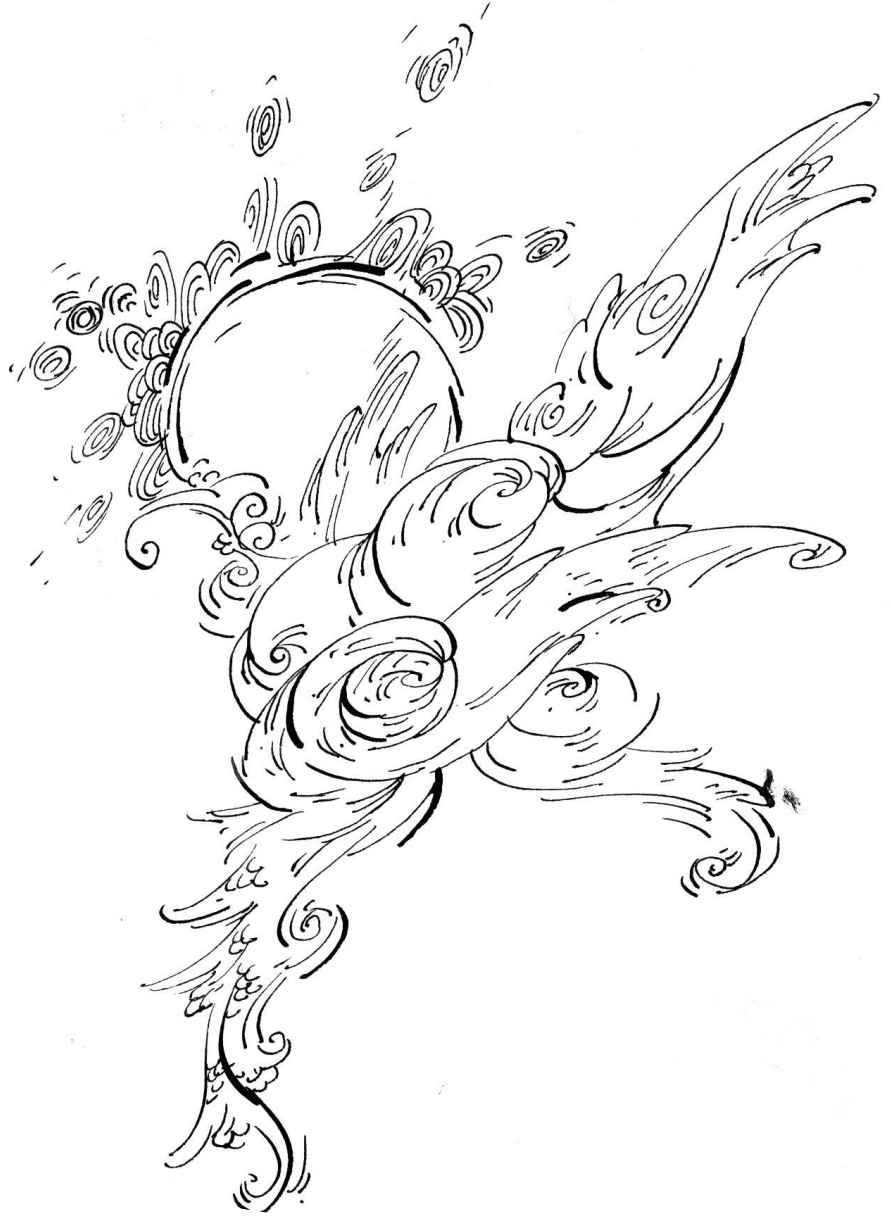
عبدالعزیز عبدالعزیز
ترجمه و نقد

دکتر عبدالعزیز عبدالعزیز ساشادینا^۱
ترجمه و نقد: دکتر سید محمدتقی آیت‌اللهی^۲

چکیده

این مقاله، انشعابات امامیه را پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بررسی می‌کند و به تبیین بنیادی القاب قائم، صاحب‌الأمر، حجت و مهدی، متداول‌ترین القاب امام دوازدهم، می‌پردازد. آن‌گاه نقش هریک از این القاب و سیر تکوین تاریخی و آیینی هر کدام بررسی می‌شود و ولادت معجزه‌گونه امام مهدی علیه السلام و ظهور اعجاز‌گونه حضرت در حج و نکات آیینی آن ارائه می‌گردد.

شهادت امام عسکری علیه السلام دوره‌ای بسیار حساس و مهم را در تاریخ تشیع اثنا عشری نشان می‌دهد و مباحث متعددی را در آیین امامت مطرح می‌سازد. غیبت امام دوازدهم دشوارترین و جدی‌ترین دوره را در زندگی نواب اربعه آن حضرت به وجود آورد و جامعه تشیع را با نقدهای درونی و برونی مواجه ساخت. خردمندی و هوشیاری سفرای امام غایب تحت هدایت و تدبیر بی‌نظیر آن حضرت موجب شد وحدت امامیه در دوره شکل‌گیری آیین تشیع دوازده امامی حفظ شود و کوشش‌های فکری و تلاش‌های عقلانی و علمی نخبگان شیعه در سال‌های بعد از غیبت به بار بنشینند تا به گونه مؤثر و کارآ امامت حجت غایب اثبات گردد.



واژگان کلیدی

امام منجی، مهدی قائم، صاحب‌الأمر، حجت خدا، عدالت و مساوات، نواب اربعه

مقدمه

امامان علوی، در دوره سامرا، به عنوان رهبران شیعیان متعادل (امامیه) شناخته شدند. این دوره، نقش مهمی در تاریخ شیعیان دوازده امامی دارد. در این زمان، انشعاب درون گروهی شیعیان در موضوع جانشینی امام، پدیده‌ای نو به شمار می‌رفت.^۴ برای مثال، پیروان امام جعفر صادق علیه السلام در هنگام شهادت آن حضرت که در سال ۱۴۸ قمری (۷۶۵ - ۷۶۶ میلادی) رخ داد، در مورد جانشینی آن بزرگوار هم‌زبان نبودند. امام صادق علیه السلام چندین پسر داشت که پس از وفات امام چهار فرقه به چهار فرزند ایشان (محمد، عبدالله، موسی و اسماعیل) منسوب شد.

امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ قمری (۸۷۳ - ۸۷۴ میلادی) در سامرا به شهادت رسید و به ظاهر فرزندی به جای نگذاشت که مردم او را امام جانشین برشمردند. در نتیجه فوری‌ترین و حساس‌ترین موضوعی که شیعیان در این زمان با آن مواجه شدند، تعیین جانشین امام عسکری علیه السلام بود. چنان‌که در منابع شیعی آمده، امام عسکری علیه السلام بنابه مصالح اجتماعی و سیاسی روزگار نمی‌توانست جانشین خود را آشکارا معرفی کند؛ زیرا امام یازدهم و پیروانش روزهای سختی را سپری می‌کردند و خلیفه معتمد (۲۵۶ قمری و ۸۶۹ - ۸۷۰ میلادی) بی‌صبرانه در جست‌وجوی جانشین آن حضرت تلاش می‌کرد و می‌کوشید تا با هر وسیله ممکن به او دست یابد. در همین زمان، شایع شد که شیعیان در انتظار جانشین امام عسکری علیه السلام به سر می‌برند تا فریادرس رنج‌ها و دردهای آنان باشد. به همین دلیل، امام یازدهم در طول زندگی خود فرزندان را به عموم جامعه نشان نداد و اکثر پیروانش او را شناختند.^۵

گویا فروپاشی قدرت عباسیان به‌خصوص در دوره سامرا که با غوغاهای انقلاب‌های داخلی پدیدار شد، بیش درآمد قیام منتظر موعود بود. پیش آمده‌ای

پر در دسر این دوره، ماجرای قیام یکی از اعقاب پیامبر صلی الله علیه و آله را تأیید می‌نمود که با شمشیر قیام می‌کند (القائم بالسيف) و بی‌عدالتی را از سراسر زمین برمی‌چیند. این وعده تسلائی دل مستضعفان منتظر برای استقرار اراده الهی بر زمین بود. شیعیان در این زمان، خلفای عباسی را مظاهر بی‌عدالتی و ظلم و سرکوب جامعه می‌دانستند. دلیل مهم کوشش خلیفه‌های عباسی برای سرکوب قیام‌های علویان، احادیث بسیاری بود که در آنها کنش منجی‌گری مهدی منتظر صلی الله علیه و آله بیان می‌شد و به جامعه اسلامی نوید می‌داد. نویسنده کتاب مقاتل الطالبیین، در شرح اولاد ابوطالب علیه السلام که در دوران خلفای عباسی کشته شدند، یادآور می‌شود که عباسیان مقتول را مهدی اعلام می‌کردند و پیروان آن مقتول نیز به قیام علیه قدرت حاکم امید داشتند.^۶ در نتیجه، امام عسکری علیه السلام ولادت فرزندش را مخفی نگه داشت. بنابراین، به تأکید و تأیید منابع شیعیان دوازده‌امامی، آن حضرت در سال ۲۵۵ قمری (۸۶۸ - ۸۶۹ میلادی) به دنیا آمد و امام یازدهم تنها به یاران نزدیک و اعتماد شده خود اجازه فرمود تا وجود مبارک جانشینش را بشناسند.

بسیاری از شیعیان معتدل بر این باور شدند که امام عسکری علیه السلام امام دوازدهم بوده و پس از او انقطاع امامت رخ داده است. آنان بنا بر نگرش فطحیه، پس از امام صادق علیه السلام فرزندش عبدالله (معروف به افطح‌الرأس یا افطح‌الرجلین) را امام پیش از موسی کاظم علیه السلام می‌دانستند و به امامت دو برادر، چنان‌چه برادر بزرگ‌تر پسری نداشته باشد، اعتقاد داشتند؛ همان‌گونه که امام موسی کاظم علیه السلام پس از برادر بزرگ‌ترش که بی‌وارث بود، به امامت رسید. بنابه اعتقاد شیعیان دوازده امامی، پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام، امامت دو برادر، فاقد ملاک شرعی و باطل است.^۷ بنابراین، عبدالله و امام موسی کاظم علیه السلام با هم نمی‌توانستند امام باشند.

امامت عبدالله از جهت دیگر نیز مردود بود؛ زیرا امام بی‌آن که جانشین خود را ببیند، از دنیا نمی‌رود.^۸ در این دوران، این عقیده به خوبی شکل گرفته بود. مخالفت با این عقیده، به شکل‌گیری زیرفرقه‌های گوناگون امامیه انجامید. نوبختی، در این مورد، چهارده فرقه را برمی‌شمرد،^۹ در حالی که شهرستانی تعداد آنها را در عدد یازده محدود می‌سازد^{۱۰} و مسعودی تا بیست فرقه هم پیش می‌رود.^{۱۱} مطالعه دقیق این فرقه‌های مختلف، حیرت‌پیش‌آمده‌ای را باز می‌تاباند که پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و در موضوع امامت در جامعه تشیع به وجود آمد.

دوره این حیرت، با خلافت معتمد آغاز شد و تا زمان مقتدر در سال‌های ۲۹۵-۳۲۰ قمری (۹۰۸-۹۳۲ میلادی) ادامه یافت. در این زمان کارگزاران (وکلائی) امام شهید از این عقیده حمایت کردند که امام عسکری علیه السلام پسر کوچکی دارد که اکنون در غیبت به سر می‌برد و چون خدا فرمانش دهد، قیام خواهد کرد. هواداران این عقیده، از هر سو مورد حمله قرار گرفتند و با شدیدترین مخالفت‌ها و فشارها روبه‌رو شدند. عباسیان، به‌ویژه مترصد دست‌یابی به جانشین نجات‌بخش امام عسکری علیه السلام بودند که در پرده غیبت به سر می‌برد. به همین دلیل، معتمد عباسی دستور داد تا خانه امام را بازرسی کنند. تمام اتاق‌ها را پس از آن مهر و موم کردند. کوشش‌های فراوانی شد تا فرزند امام عسکری علیه السلام را بیابند. قابله‌هایی را برای بازرسی حرم گماشتند تا زنان باردار را شناسایی کنند. آنان یکی از کنیزکان مشکوک به بارداری را در خانه‌ای دیگر تحت نظارت دقیق قرار دادند.^{۱۲} زمانی هم همسر امام عسکری علیه السلام (صیقل^{۱۳} یا نرگس مادر امام نوزاد) را زندانی کردند تا نشانی اقامت‌گاه پسرش را فاش سازد. او از این کار سر باز زد و ولادت مهدی علیه السلام را در زمان امام عسکری علیه السلام منکر شد و ادعای بارداری کرد. این وضعیت تا سال ۲۶۳ قمری (۸۷۷ میلادی) ادامه یافت. در این زمان، خلیفه درگیر ناآرامی‌های سیاسی زنج و رهبران ایالتی ایران، مصر و سوریه شد و در نتیجه، نرگس علیه السلام فراموش گردید و از دست مسئولان حکومتی گریخت.^{۱۴}

هم‌چنین، عباسیان، از جعفر (کذاب)، برادر امام عسکری علیه السلام و مدعی امامت حمایت کردند و برای آن‌که او امام شود، ابزارهای مختلف را برای سرکوبی مخالفان معتمد به کار گرفتند. بارها کوشیدند تا او هواداران امامت مهدی غایب از نظر را دشنام دهد و آنها را به سخره گیرد. او هم‌چنین باعث شد تا مادر امام مهدی علیه السلام را به زندان افکنند؛ زیرا بر اثر سعایش خلیفه از صیقل (نرگس) خواست تا اقامت‌گاه پسرش را نشان دهد. در مورد ارث امام عسکری علیه السلام نیز تعارضی بین حدیث، مادر امام عسکری علیه السلام و جعفر کذاب رخ داد. جعفر درصدد دست‌درازی به این میراث بود. این موضوع، پس از هفت سال با حکم خلیفه مبنی بر تقسیم ارث بین حدیث و جعفر حل و فصل شد.^{۱۵} پس از آن که صیقل از کاخ معتمد گریخت، دشمنی بین هواداران صیقل و جعفر پدیدار گردید. اولیای امور خلافت به عمد از جعفر هواداری کردند، درحالی‌که صیقل مورد حمایت گروهی قرار داشت که امامت پسرش را پذیرفته بودند. این جدال مهارناشدنی می‌نمود و صیقل در حمایت یکی از اعضای مقتدر خاندان شیعی نوبختی قرار گرفت.^{۱۶}

بنابراین، شهادت امام عسکری علیه السلام، موضوع جانشین او و ادعای امامت جعفر کذاب، امامیه را در کشمکش قرار داد و آنان را به چندین زیرفرقه تقسیم کرد. مطالعه این زیربخش‌ها، مشکلات و کلا یا نمایندگان آخرین امامان دوره سامرا را می‌نماید که می‌خواستند جانشین امام عسکری علیه السلام را بنابر اعتقادات شیعیان دوازده امامی مطرح سازند و رهبری زیرکانه و هوشیارانه آنان را در آن شرایط بسیار نامساعد به انجام رسانند.

انشعاب امامیه پس از شهادت امام عسکری علیه السلام

نوشتارهای حسن بن موسی نوبختی که در آغاز قرن چهارم (قرن دهم میلادی) درگذشت، در مقایسه با دیگر کتاب‌هایی که درباره فرقه‌های (ملل) انشعابی از پیروان امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ قمری (۸۷۳-۸۷۴ میلادی) نوشته شده، مفصل‌ترین اطلاعات را در مورد گروه‌های متفاوت و جایگاه آنان ثبت و ضبط کرده است. نوبختی از علمای رهبری‌کننده در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری (قرن دهم میلادی) بوده است. امام مهدی علیه السلام در این سال‌ها در نخستین غیبت به سر می‌برده که تا سال ۳۲۹ قمری

- دلیل عمده‌ای که عباسیان می‌کوشیدند تا قیام‌های علویان را در دوران خلافت خود سرکوب کنند، احادیث بسیاری بود که در آنها کنش منجی‌گری مهدی منتظر علیه السلام بیان شده و الهام‌بخش جامعه اسلامی قرار می‌گرفت. - عباسیان، به‌ویژه مترصد دست‌یابی به جانشین نجات‌بخش امام عسکری علیه السلام که در پرده غیبت به سر می‌برد، بودند.

(۹۴۰-۹۴۱ میلادی) ادامه یافت.^{۱۷} حتی نوبختی بحث بیشتری را به موضوع مهم مواضع شیعیان اثناعشری اختصاص داده است. او گزارش جامعی از امامیه و امامان آنها و فرقه‌های شیعی ارائه می‌دهد. اثر او از منابع اولیه تحقیق درباره بسط عقیده شیعیان دوازده امامی درباره امام مهدی علیه السلام، منجی اسلام به شمار می‌آید.

نوبختی، آیین‌های محوری هریک از چهارده فرقه‌ای را که بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام به وجود آمد، به صورت زیر خلاصه می‌کند:

فرقه اول

این گروه معتقد بودند که امام حسن عسکری علیه السلام دار فانی را وداع نکرده است و در پرده غیبت به سر می‌برد و قائم خواهد بود. بنابر استدلال اینان، امام پیش از آن که فرزندش را به جانشینی معرفی کند، از دنیا نمی‌رود و همیشه حجتی از خدا بر روی زمین باقی می‌ماند.^{۱۸} بنابر ادعای آنان، چون امام عسکری علیه السلام جانشینی از خود باقی نگذاشته، از دنیا نرفته و بنابر روایت دو غیبت برای قائم، او در پرده غیبت اول به سر می‌برد و به عنوان قائم رجعت خواهد کرد،^{۱۹} پس از آن مهدی علیه السلام شناخته خواهد شد و برای غیبت دوم ناپدید خواهد گردید.^{۲۰}

باید توجه داشت که پیش‌تر از این، گروه واقفیه که بر امامت موسی کاظم علیه السلام توقف کردند، عقایدی این‌چنین در مورد امام هفتم علیه السلام (شهادت ۱۸۳ قمری و ۷۹۷ میلادی) داشته‌اند. در مقابل، قطعیه بر این باور بودند که علی بن موسی الرضا علیه السلام (شهادت ۲۰۳ هجری و ۸۱۷-۸۱۸ میلادی) جانشین بر حق امام کاظم علیه السلام بوده است. هرچند امام موسی کاظم علیه السلام بی‌گمان فرزندی از خود به جا نهاد، اما حقیقت وجود فرزند به جا مانده از امام عسکری علیه السلام مشکوک می‌نمود. در نتیجه، واقفیه در مورد امام کاظم علیه السلام نمی‌توانستند چنین استدلال کنند که امام باید جانشین خود را قبل از رحلت ببیند، بلکه بر قائمیت و نجات‌بخشی و خاتمیت امامت آن حضرت تأکید می‌ورزیدند و این موضوع عکس آن چیزی بود که در موضوع امام عسکری علیه السلام مورد تأکید این فرقه قرار داشت. با شهادت امام عسکری علیه السلام، مبحث جدلی تداوم امامت دیگر بار مطرح شد و امامیه را به واقفیه (متوقفان بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام) و قطعیه (پذیرندگان امامت برای جانشین آن حضرت) تقسیم کرد. استدلال آیینی در این زمان، پیرامون این موضوع متمرکز شد که آیا امام بی‌آن که با نص صریح جانشین خود را معرفی کند، از دنیا می‌رود یا نه. جدال آیینی بین واقفیه و قطعیه بی‌صبری شیعیان را در تأخیر قیام قائم می‌نماید؛ به رغم تأکید واقفیه بر اقدام سریع منجی، قطعیه قیام قائم المهدی علیه السلام را به زمان آینده موکول می‌کردند.

فرقه دوم

بنابر اعتقاد این فرقه، امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته و پس از رحلت دوباره به عنوان قائم المهدی علیه السلام زنده می‌گردد. به اعتقاد آنان، قائم شخصی است که قیام می‌کند و در نتیجه جانشینی ندارد. اگر امام عسکری علیه السلام فرزندی

داشت، مرگش به ثبوت می‌رسید و رجعت او لازم نمی‌آمد، چون امامت خودبه‌خود به پسرش منتقل می‌گردید. از این‌رو، چون امام عسکری علیه السلام هیچ‌کس را به وصایت خود منصوب نکرد و ارث و میراثی هم از خود باقی نگذاشت، هیچ تردیدی در قائم بودن او وجود ندارد؛ زیرا بی‌جانشین از دنیا رفته است. اینان می‌افزایند که ولی او پس از مرگ زنده شده و از ترس دشمنان پنهان گردیده است. آنان همانند دیگر فرقه‌های شیعی به ضرورت وجود حجت در زمین، اعم از زنده، ظاهر یا پنهان معتقدند و روایتی را از امام علی علیه السلام نقل می‌کنند که بنابر آن، زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، اعم از ظاهر یا پنهان، تا علامات و برهان‌های خدا بی‌اعتبار نشود. به همین دلیل، امام عسکری علیه السلام بعد از مرگ به حیات خود ادامه می‌دهد.^{۲۱}

فرقه سوم

این گروه بر این باور بودند که امامت به جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام پس از رحلتش انتقال یافته و جعفر هم آن را پذیرفته است. بنابر اعتقاد اینان، امامت از همان آغاز حق جعفر بوده و از این‌رو به وی بازگشته است. وقتی به آنها گفته می‌شد که امام عسکری علیه السلام در طول زندگی خود هرگز با برادرش جعفر رابطه خوبی نداشته و حتی جعفر پس از رحلت امام در مورد میراث ایشان به جدال پرداخته و به این ترتیب، چگونه امام یازدهم او را به جانشینی خود منصوب نموده، پاسخ می‌دادند که این امر فقط جنبه ظاهری داشته و جنگ زرگری بوده و در غیر این صورت جعفر مطیع امر امام عسکری علیه السلام بوده و از او پیروی می‌کرده است. این گروه، در مورد امامت جعفر استدلال فطحیه را تکرار می‌کنند. آنان معتقد بودند که امام کاظم علیه السلام بنابه وصایت برادرش عبدالله و نه پدرش امام صادق علیه السلام به امامت رسید. اینان به منظور اصلاح عقاید خود، پس از مردود دانستن امامت عبدالله بن جعفر صادق، امامت جعفر را بر خود واجب شمردند. رهبر این فرقه و کسی که این آیین را ابداع کرد، عالمی فطحی‌مسلك از اهل کوفه به نام علی بن التهی الخزاز بود. او مقوم امامت جعفر (کذاب) شد و مردم را به قبول آن دعوت کرد. او در این وظیفه به وسیله خواهر الفارس بن محی القزوینی^{۲۲} که از شیعیان افراتی بود و امام هادی علیه السلام او را لعن فرمود،^{۲۳} کمک می‌شد. شمار فطحیه به ویژه در کوفه که رهبری علمای دینی را امثال خزاز و دیگران در میان بنوالبزیر و بنوالفضل به عهده داشتند، بسیار بود.^{۲۴}

فرقه چهارم

بنابر اعتقاد این گروه، جعفر امام است، نه با نص برادرانشان (محمد که در زمان پدر مرده یا حسن عسکری علیه السلام که بدون فرزند به شهادت رسیده) بلکه توسط پدرش امام هادی علیه السلام. آنان ادعای امامت حضرت حسن عسکری علیه السلام را بی‌اعتبار می‌دانند؛ زیرا امام بدون آن که جانشین خود را منصوب کند، از دنیا نمی‌رود و بی‌آن که پسری جانشین داشته باشد، دار فانی را وداع نمی‌گوید. بنابر باور آنان، امام عسکری علیه السلام هیچ‌کس را منصوب نکرد و فرزندی آشکار، شناخته‌شده و قابل رؤیت، از خود باقی نگذاشت.

بنابراین، او امام نبوده است. آنان هم‌چنین در تأیید نظریه خود روایتی را به اسناد امام ششم حضرت جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کنند:

پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت به دو برادر محول نمی‌گردد.^{۲۵}
بنابراین، امامت عسکری علیه السلام را نمی‌پذیرفتند و ادعای امامت برادر امام موسی کاظم علیه السلام را نیز بر این مبنای اعتبار می‌دانستند. بی‌گمان، امامت حسنین علیهم السلام تنها امتیازی ویژه برای فرزندان بلافصل امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام بوده که در تفکر شیعی به طور طبیعی از موقعیت ممتازی برخوردار بوده‌اند.^{۲۶}

فرقه پنجم

این فرقه باب دیگری گشودند. اینان محمد بن علی فرزند امام هادی علیه السلام (شهادت ۲۵۴ قمری و ۸۶۸ میلادی) را که در زمان پدرش در گذشته بود، امام می‌دانستند. اینان امامت حضرت حسن عسکری علیه السلام و برادرش جعفر را بی‌اعتبار می‌شمردند و ادعا می‌کردند که هیچ نصی از امامت و مدرکی از وصایت از جانب امام هادی علیه السلام درباره این دو وجود ندارد و آن حضرت بدون جانشین از دنیا رفته است. بنابراین، محمد، برادر بزرگ‌تر امام بوده و به حقیقت از سوی پدر منصوب شده و چون به عقیده آنها، امام عسکری علیه السلام جانشین و لازمه امامت نداشته، بنابراین، محمد بن علی هادی، امام و دارای شرایط جامع و قائم‌المهدی است.^{۲۷}

این گروه در موضوع شایستگی‌های لازم برای امام، بر دو نکته تأکید می‌ورزند: عدل و عقب. بنابر نکته نخست، ادعای جعفر کذاب بی‌اعتبار می‌شود و تأکید می‌گردد که رفتار غیراخلاقی در یک امام، حتی در شرایط تقیه نیز سزاوار سرزنش و نکوهش است. به نظر می‌رسد، هواداران جعفر کوشیده‌اند تا تقصیرات او را با بازگشت آنها به اصل تقیه پوشیده دارند که بنابر آن، شخص مؤمن عقاید حقه را پنهان می‌دارد؛ بنابر نکته دوم، نیاز به عقب داشتن را برای نفی امامت حضرت عسکری علیه السلام به کار بردند که با روش فطحیه و بعد از آنها واقفیه همانندی داشت. استدلال فطحیه را برای حمایت از امامت برادر امام عسکری علیه السلام به کار گرفتند، درحالی‌که واقفیه، در نبود جانشین امام عسکری علیه السلام برادرش را امام منجی، قائم‌المهدی اعلام کردند.

فرقه ششم

این گروه معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام از خود کودکی به نام محمد به جای گذاشته که دو سال پیش از شهادت پدرش به دنیا آمده است. بنابراین، تمام کسانی که می‌گویند امام عسکری علیه السلام فرزندی ندارد که جانشین او شود، در اشتباهند. به اعتقاد ایشان این که امام عسکری علیه السلام فرزندی از خود به جای نگذاشته، به خصوص بعد از آن که امامتش توسط همگان اعلام شده، ناممکن است. اینان فرزند امام عسکری علیه السلام را قائم می‌دانند که از هراس جعفر و دیگر دشمنان پنهان شده است. این، نخستین غیبت او به شمار می‌رود. او در زمان پدر قائم شناخته شده و پدر او را به امامت منصوب کرده است.^{۲۸}

بنابر روایت شیخ مفید، فرقه قطعیه در این جا معتقد بودند که امام بعد از امام عسکری علیه السلام پسرش علی است، نه محمد. شیخ مفید، غیر از این تفاوت در نام، دیگر جزئیات درباره غیبت را کلمه به کلمه همان اعتقادات قطعیه برمی‌شمرد.^{۲۹} هم‌چنین، در منابع رسمی شیعیان اثناعشری درباره سال ولادت قائم تفاوتی وجود دارد. به احتمال فراوان، این سرگردانی در مورد سال تولد امام عصر علیه السلام تا دوره بعدی ادامه یافت، هم‌چون نام حقیقی قائم که مخفی نگاه داشته می‌شد تا فاش نگردد.^{۳۰}

فرقه هفتم

این فرقه می‌گفتند که فرزند امام عسکری علیه السلام هشت ماه بعد از شهادت پدر به دنیا آمده است. اینان

– عباسیان، به ویژه مترصد دست‌یابی به جانشین نجات‌بخش امام عسکری علیه السلام که در پرده غیبت به سر می‌برد، بودند.
– نوبختی اصیل‌ترین دیدگاه امامیه را درباره غیبت آخرین امام معصوم ثبت کرده، از تداوم امامت جانب‌داری نموده، بی‌آن‌که بر نقش منجی‌گری امام دوازدهم اصرار ورزد.
– شیخ مفید مطالب نوبختی را تفصیل داد و به ماهیت غیبت و مهدویت امام دوازدهم پرداخت.

کسانی را که معتقد بودند پسر امام عسکری علیه السلام در زمان حیات او دیده به جهان گشوده، دروغ گو می‌پندارند و بیانشان را پوچ می‌دانند. بنابر باور آنان، اگر او در زمان پدر به دنیا آمده بود، امام وی را پنهان نمی‌داشت؛ چون هیچ کس از امامان پیش از او پنهان نشده بودند، ولی امام عسکری علیه السلام دار فانی را وداع کرد، بی آن که پسری داشته باشد. آنان در برابر اصل مسلم و منطقی ایستادن را سرکشی می‌دانند. به علاوه، آنان دلیل روی نیاوردن حکومت و دیگر مردم را به تقسیم میراث امام عسکری علیه السلام، همین امر برمی‌شمرند. از این رو، هشت ماه بعد از وفات امام عسکری علیه السلام، فرزندی به دنیا آمد که نامش را محمد نهادند و بنابه وصیتی که از پدرش به جای مانده بود، پنهان شد.^{۳۱}

فرقه هشتم

بنابر اعتقاد این گروه، امام عسکری علیه السلام در حیات خویش هرگز پسری از خود باقی نگذارد؛ چون آنها او را جست‌وجو کردند و وی را نیافتند. اینان باور به وجود پسری پنهان برای امام عسکری علیه السلام را همانند هرگونه ادعا درباره هر شخص دیگر که از دنیا رفته و فرزندی از خود باقی نگذاشته، مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و عبدالله بن جعفر صادق می‌دانند، همان گونه که می‌توان ادعا کرد علی بن موسی الرضا علیه السلام بیش از یک پسر داشته است. با وجود این، بنابر گزارش‌هایی پیامبر از خود پسری باقی نگذارد و امام رضا علیه السلام تنها یک پسر به نام محمد داشته و بنابر روایتی امام عسکری علیه السلام نیز پسری نداشته است.

بنابر باور اینان، یکی از کنیزان امام عسکری علیه السلام باردار بود و پسری به دنیا آورد که امام شد. در آیین امامت ممکن نیست امامی بمیرد بی آن که جانشینی از خود باقی گذارد؛ چون این امر امامت او را بی اعتبار می‌کند و زمین بدون حجت باقی می‌ماند. اینان بر این باورند که بارداری یک زن بیش از نه ماه به طول نمی‌انجامد، درحالی که سال‌های متمادی از رحلت امام عسکری علیه السلام گذشته بود و کنیزک فرزندی به دنیا آورده بود. از طرف دیگر، نه خلاف عقل بود و نه غیر ممکن است که امامی در پنهانی پسری داشته باشد که برای دیگران ناشناخته بماند. این موضع، در نظر ایشان توجیه‌پذیر می‌نمود.^{۳۲}

فرقه نهم

این گروه، امکان ختم امامت بعد از امام عسکری علیه السلام را هم عقلائی و هم سنتی می‌دانند. اینان استدلال می‌کنند که نبوت با محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خاتمه می‌یابد و امامت هم بعد از حضرت حسن عسکری علیه السلام به خاتمه می‌رسد و هیچ شکی در رحلت او نیست. بنابر اعتقاد اینان، پایان یافتن امامت با امام عسکری علیه السلام مخالف با معرفت عمومی نمی‌نماید. این گروه، برای تأیید موقعیت خود روایتی را به اسناد خویش از صادقین علیهم السلام (امامان پنجم و ششم) نقل می‌کنند که بنابر آن، زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود مگر وقتی که خدا از گناهان مردم به خشم آید که در آن هنگام حجت خود را

تا آن زمان که لازم بداند، می‌گیرد. آنان بر این اعتقاد بودند که این موضوع آیین امامت را بی اعتبار نمی‌سازد، بلکه برعکس، پیش آمدهای روزگار این عقیده را تأیید می‌نماید. برای مثال، در دوره بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر یا وصی پیامبری نبود و دوره فترت رسل بود.^{۳۳} امام صادق علیه السلام نیز دوره‌ای را فترت می‌نامد که در آن نه پیامبری حضور دارد و نه امامی. در چنین دوره‌ای زمین باقی می‌ماند تا آن که خدا قائم خود را از بین سلاله محمد صلی الله علیه و آله و سلم در زمانی که لازم ببیند برگزیند و او را به سوی مردم فرستد تا ایمان حقیقی را بازگرداند، همان گونه که از قبل چنین کرده است.^{۳۴}

این فرقه موضعی بین واقفیه و قطعیه دارد و درحالی که مرگ امام حسن عسکری علیه السلام را تأیید می‌کند، به نقش منجی‌گری او معتقد نیستند، چنان که واقفیه بر این باور تأکید می‌ورزند و به امامت و منجی‌گری پسرش نیز معتقدند، چنان که قطعیه بر این باور تأکید می‌ورزند. اینان به گونه غیرمستقیم ادعای کسانی را که معتقد بودند امام عسکری علیه السلام پسری از خود باقی گذاشته، نفی می‌کنند.

آیین فترت که کلامی‌های مسلمان به کار می‌برند، به فاصله دوره بین دو پیامبر اطلاق می‌شود. این آیین به دوره بین دو امام نیز تسری می‌یابد؛ چون پیامبران و امامان با هم طبقه حجت‌های الهی را تشکیل می‌دهند و در نتیجه قائم در هر زمان که لازم باشد، از میان اعقاب پیامبر فرستاده می‌شود.

فرقه دهم

این گروه به نفیسیه شهرت یافتند؛ زیرا بنابر باور آنها محمد بن علی هادی علیه السلام که بنا به وصایت پدرش امام بود، برادرش جعفر را به جانشینی خود برگزید و به غلام جوانی که در خدمتش بود، وصیت خود را سپرد. این غلام که نفیس نام داشت، کتاب‌ها، علم لدنی و اسلحه‌ها و آنچه را به بدن نیاز داشت، در اختیار گرفت تا آنها را به جعفر تسلیم کند. تنها او از این تدبیر اطلاع داشت، اما چون محمد بن علی در طول زندگی پدر درگذشت، هواداران امامت حضرت حسن عسکری علیه السلام متوجه موضوع شدند و به نفیس رشک بردند. نفیس که از نیات آنها مطلع شد، بر خود ترسید و نگران شد تا اصل امامت بی اعتبار گردد. از این رو، جعفر را فراخواند و آن چه را مولایش بدو سپرده بود، به وی تسلیم کرد. در نتیجه، جعفر به امامت رسید، نه امام عسکری علیه السلام که بنا به اعتقاد آنها نصی از پدرش درباره او نرسیده بود. نفیسیه جعفر را قائم می‌دانستند و او را بهترین خلق خدا پس از پیامبر می‌شناختند.^{۳۵}

این فرقه، گروه دیگری را به امامیه معتقد به امامت جعفر (فطحیه) افزودند. آنها با پذیرش امامت محمد که پیش از پدرش مرده بود، از اندیشه عمومی فطحیه درباره امامت دو برادر بعد از حسن و حسین علیهم السلام به‌ویژه وقتی که برادر بزرگ‌تر فرزندی از خود باقی نگذارد، حمایت کردند و معتقد شدند که علائم امامت یعنی کتاب‌ها و اسلحه‌های امام قبلی به جعفر رسیده است.

فرقه یازدهم

این گروه امامت امام عسکری علیه السلام را پذیرفتند، اما مطمئن نبودند که چه کسی جانشین اوست؛ پسرش یا برادرانش. هم‌چنین بر این آیین بودند که در هیچ زمانی زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند. بنابراین، از هرگونه اظهار نظری خودداری ورزیدند تا امر بر ایشان روشن گردد.^{۳۶}

فرقه دوازدهم

امامیه، موضع این فرقه را اتخاذ کرده‌اند. نوبختی گزارش کاملی ارائه می‌دهد که قدیمی‌ترین نکات آیین امامت را از امام منجی بیان می‌کند.

گروه دوازدهم، اعتقاد دارند که موضوع امامت هم‌چون باور سایر فرقه‌ها نیست. تنها یک حجت الهی بر روی زمین از اعقاب امام حسن بن علی عسکری علیه السلام وجود دارد. فرمان الهی جاری شده و او بنا به روشی که در سنن پیشین قرار گرفته، وصی پدرش است. امامت پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام به دو برادر در پی یک‌دیگر منتقل نمی‌شود.

بنابراین، امامت جز در بین اعقاب حضرت حسن عسکری علیه السلام ممکن نیست. این اراده الهی تا پایان خلقت برقرار می‌ماند. حتی اگر دو شخص روی زمین باقی بمانند، یکی از آنها حجت است و اگر یکی از آنها بمیرد، آن دیگری که زنده می‌ماند، حجت خواهد بود تا آن زمان که اوامر و نواهی الهی در میان مردم بماند.

از طرف دیگر، امامت در بین اعقاب کسانی که امامتشان ثابت نشده، جایز نیست. بر مردم فرمان نیامده تا کسی را حجت بدانند که در طول زندگی پدرش در گذشته و نیز اعقاب چنین شخصی هم حجت نیستند؛ اگر این امر مجاز بود، ادعای هواداران اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام حقیقت می‌یافت.

آنچه در بالا آمد، با روایتی از صادقین علیهم السلام (امامان پنجم و ششم) تأیید گردید که هیچ یک از افراد جامعه در صحت آن شک و تردیدی ندارند و از منابع موثق به ما رسیده است. بنا به سلسله کامل و قوی روایات، زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند و حتی اگر امام برای لحظه‌ای از دنیا رود، زمین و اهل آن نابود می‌گردند. بنابراین، صحیح نیست از آیین دیگر فرقه‌ها حمایت کنیم.

بنابراین حدیث، امامت حسن عسکری علیه السلام محقق خواهد بود. او از دنیا رفته است و جانشینی دارد که پسر اوست، بعد از او ظاهر خواهد شد و مسئولیت امامت خود را اعلان خواهد نمود؛ همان‌گونه که اسلافش چنین کرده بودند. خدا اراده فرموده این روی داد رخ دهد؛ زیرا حاکم مطلق اوست. او هرچه اراده کند، همان می‌شود و هرچه درباره ظهور و غیبت انجام دهد، همان خواهد شد؛ همان‌گونه که امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

زمین از حجت خالی نخواهد ماند اعم از آن که آشکار و شناخته شده یا پنهان و حفاظت شده باشد تا حجت و آیات خداوند باطل نشود.^{۳۷}

این است آن‌چه ما امر به انجام آن شده و به ما از امامان گذشته روایات معتبری رسیده است و بندگان خدا را نشاید تا در امور الهی جدل ورزند و با ناآگاهی داوری کنند و آن‌چه را از آنها مخفی داشته شده، جويا شوند.

هم‌چنین حرام است نام او (جانشین امام عسکری علیه السلام) را بر زبان آورند^{۳۸} و یا از اقامت‌گاه او جويا شوند تا زمانی که خدا اراده فرماید. این امر برای آن است که او در پنهانی و از هراس دشمنان حفاظت می‌شود و خداوند متعال او را حفاظت فرموده است. ما را نشاید که دلایل آن‌چه را خدا می‌کند، جويا شویم بلکه از بحث و جست‌وجوی پاسخ این سؤال نیز منع شده‌ایم. از این‌رو، نه حلال است و نه شایسته، زیرا اگر آن‌چه پنهان شده آشکار گردد و بر ما معلوم شود، خون او و ما ریخته خواهد شد. بنابراین، در این پنهانی و سکوت درباره او، امنیت و حفاظت زندگی‌مان قرار گرفته است. هم‌چنین ما و مؤمنان را نشاید که بر پایه اعتقادات شخصی یا انتخاب اختیاری امامی را برگزینیم. در حقیقت، خدا امام را برای ما انتخاب می‌کند و

– در قرن فاصل بین نوبختی و مفید، مذهب تشیع اثنی‌عشری در پرتو رهبری مدیرانه و هوشیارانه سفرای امام عصر علیه السلام و تلاش‌های علمی نخبگان برجسته مذهب و پشتیبانی سلسله‌های شیعی آل‌بویه و فاطمیان مستحکم‌ترین بنیادهای مذهبی و فکری خود را بنا نهاد و نوشتارهای خلاق و آثار معیاری خود را برای نسل‌های بعدی تولید کرد.

وقتی اراده نماید، او را آشکار می‌سازد؛ چون او بهتر می‌داند که چگونه امور بندگانش را به بهترین شکل سامان بخشد و امام هم خودش و هم زمانش را بهتر از ما می‌شناسد. امام ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام که وضعیت او روشن، اقامت گاهش معلوم، نسبش انکارناپذیر، ولادتش آشکار و شهرتش گسترده و در بین نخبگان و توده‌ها مشهور، فرموده است: «لعنت بر کسی باد که اسم مرا ببرد.» روزی یکی از پیروانش او را ملاقات کرد و امام از او روی برگرداند. همچنین روایت است که شیعه دیگری او را در راهی دید و از امام دوری گزید و سلام نگفت. امام از او بدین دلیل سپاس‌گزاری کرد و او را ستایش نمود و به او گفت: «ولی چنین و چنان مرا ملاقات کرد و به من سلام گفت و (بدین وسیله) کار خوبی نکرد.» به همین جهت، او را سرزنش کرد و به انجام مکروهی متهم ساخت. به همین گونه، روایاتی هم درباره امام ابوالبراهیم موسی بن جعفر کاظم علیه السلام وجود دارد که او هم، پیروانش را از بردن نام خود در این موضوع نفی کرده است.

این بزرگواران تحت نظر شدید و در سیطره ظلم حاکمان جور قرار داشتند و کار بدان جا رسیده بود که احترامی برای امامان قائل نبودند و شخصیتی چون امام عسکری علیه السلام در دست‌های ظالمانی چون صالح بن واصل در زندان اسیر بود.^{۳۶} آن‌گاه چگونه کسی از امامی نام برد که اطلاعات درباره او آشکار نشده، نامش افشا نگردیده و ولادتش مخفی نگاه داشته شده بود! بسیاری از روایات را ذکر کرده‌اند که تولد قائم از مردم پنهان نگاه داشته خواهد شد. او شهرتش اندک خواهد بود، ناشناخته خواهد ماند و پیش از آن که آشکار شود و امامتش اعلام گردد، قیام نخواهد کرد. او پسر امام، وصی امام و فرزند وصی امام است. پیش از آن که قیام کند، نظیری ندارد. علی‌رغم آن ناگزیر می‌بایست درباره مسئولیتش، به او و به دست‌یاران مورد اعتماد پدرش حتی اگر اندک هم باشند، اطلاع داده شود. (امامت) از جانشین امام حسن عسکری علیه السلام منقطع نمی‌شود تا زمانی که فرمان خدای متعال ادامه یابد. این امر از رابطه برادری ناشی نمی‌شود و مجاز نیست. دلالت بر امام و وصایت امام یا این امر از دیگران اعتبار ندارد، مگر آن که حداقل دو شاهد آن را تصدیق کنند. این راه معین و روشن امامت است که بر اساس آن، شیعیان امامی که استوار و محکمند، آن را ادامه می‌دهند.^{۴۰}

چنان که گذشت، رهبران امامیه برای نفی اعتقادات گروه‌های دیگر می‌کوشند. آنان بر این باورند که امام حسن عسکری علیه السلام دار فانی را وداع کرده و پسری از خود به جا نهاده که جانشین او بوده و ذکر نام او حرام است. او بعد از پدرش امام شده و تا زمانی که امر خدا به ظهور او تعلق نگیرد، قیام نخواهد کرد و ظهوری صورت نخواهد گرفت. به نظر می‌رسد، فطحیه، که نوبختی آیین آنان را به طور جامع مردود دانست و از آن در پیش‌ذکری به میان آمد، گروه عمده‌ای بودند که با امامیه مشکل فراوان داشتند. دومین گروه، واقفیه بودند که اعتقاد داشتند امامت با امام حسن عسکری علیه السلام خاتمه می‌یابد و او را منجی می‌پنداشتند و مجموعه‌ای از اعتقادات درباره غیبت و حرمت بردن نام امام مهدی علیه السلام علیه آنان وجود داشت. همچنین مواضع اسماعیلیه و زیدیه به نرمی نفی می‌گردد و بیان می‌شود. زیدیه بر امامت

یکی از عقاب پیامبر که در حمایت از مطالبات و دعوی خویش با شمشیر قیام می‌کند، تأکید داشتند. در واقع، تا حدود سال ۹۰۰ میلادی، ترکیب فرقه‌های شیعی کامل شده بود و هم اسماعیلیه و هم زیدیه، پیروزی‌های نسبی سیاسی به دست آورده بودند و پس از نوبختی تا نسل‌های بعد، دیگر حملات شدیدی علیه مواضع زیدیه و اسماعیلیه را نمی‌یابیم.

بیش از این، نمی‌توان بر اهمیت گزارش فوق به ویژه در پرتو جزئیات آیینی تأکید کرد؛ زیرا تفکر منجی‌گرایی امام دوازدهم در تشیع اثنا عشری مسیر خود را طی کرده بود. در این گزارش، گویا توجه اندکی به تأکید بر مهدویت جانشین امام عسکری علیه السلام شده است. در حقیقت، واژه «مهدی» به عنوان آخرین امام به کار نرفته است، در حالی که به نظر می‌رسد، عنوان «منجی» و «قائم» به صورت اتفاقی ظاهر شده باشد. احتمالاً، علمای اولیه این مکتب به استقرار امامت جانشین امام عسکری علیه السلام توجه بیشتری داشتند که مسلماً برای بقاء تشیع اثنا عشری با اهمیت‌تر از مهدی موعود بودن او می‌نمود.

فرقه سیزدهم

آیین این فرقه، به آیین فطحیه بسیار همانند است. آنان معتقد بودند که امام حسن عسکری علیه السلام جانشین پدرش بود و وقتی از دنیا رفت، برادرش جعفر به امامت رسید، همان‌گونه که امامت موسی کاظم علیه السلام بعد از برادرش عبدالله اتفاق افتاد؛ چنان‌که این امر مستند به حدیثی است که بزرگ‌ترین پسر امام جانشین پدرش می‌شود.^{۴۱} اینان پذیرفته بودند که بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام دو برادر در پی هم به امامت نمی‌رسند، ولی می‌گفتند این امر زمانی تحقق می‌یابد که امام قبلی فرزندی داشته باشد که جانشین او شود و در غیر این صورت، انتقال امامت به برادر اجتناب‌ناپذیر است.

نکته دیگری که این گروه بدان باور دارند، بر پایه حدیثی بود که فقط یک امام می‌تواند امام قبلی را غسل دهد. آنان معتقد بودند که این امر در مورد امام موسی کاظم علیه السلام رخ داد و بدن پدرش را به امر عبدالله، که در آن زمان امام بود، غسل داد. در حالی که آن حضرت امام صامت بود.^{۴۲} اینان فطحیه خالص بودند و امامت برادر را پس از برادر در صورتی جایز می‌شمردند که فرزندی برای جانشینی نداشته باشد. بنابراین، امامت جعفر را معتبر می‌شمردند.^{۴۳}

گزارش نوبختی با سیزده فرقه‌ای که ذکر شد، خاتمه می‌یابد. گرچه در ابتدا می‌گوید پس از رحلت امام عسکری علیه السلام چهارده فرقه وجود داشتند. شیخ مفید در گزارش خود از فرقه‌های امامیه گزارش نوبختی را دنبال می‌کند، اما فرقه سیزدهم نوبختی را در کتاب فصول خود به عنوان فرقه چهاردهم می‌آورد. بنا به روایت تاریخی شیخ مفید، فرقه سیزدهم به عقاید زیر پای‌بند بوده‌اند:

این گروه معتقد بوده‌اند که محمد فرزند امام عسکری علیه السلام امام پس از او و امام منتظر بوده است. با وجود این، او دار فانی را وداع کرد و سرانجام زنده

خواهد شد و با شمشیر قیام خواهد کرد تا جهان را از مساوات و عدالت پر کند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.^{۴۴}

امکان دارد که مشخصات این فرقه در دست‌نویس اصلی نوبختی درباره فرق امامیه، از کتاب فرق او از قلم افتاده باشد.^{۴۵} با وجود این، گزارش شیخ مفید چهارده فرقه امامیه را کامل می‌کند، اما باید به این نکته توجه کرد که در آن روزگار موضوع امامت بحث اصلی و محوری در میان شیعیان بوده و هر کس با مهارت و جرأت کافی می‌توانسته عقاید خود را در این باره ابراز کند و از حیرت موجود بهره‌برداری نماید و عده‌ای را به دور خود جمع کند. از همین‌رو، به تدریج تعداد زیر فرقه‌های امامیه از مرز چهارده گروه گذشته است. از این‌رو، در زمان مسعودی، تعداد این فرقه‌ها به بیست فرقه رسید و مسعودی در دو اثر از دست رفته خود تحت عناوین، المقالات فی اصول الدیانه (عقاید درباره اصول مواضع مذهبی) و سر الحیوة (راز زندگی) آنها را بیان داشته است.^{۴۶}

به نظر می‌رسد، بحث بر سر جانشینی امام عسکری علیه السلام برای دوره‌ای طولانی‌تر ادامه یافته باشد و اگر گرایش فرقه‌نویسان را برای طبقه‌بندی فرقه‌ها با دیدگاه‌های خاص آنها در نظر بگیریم،^{۴۷} شاید تعداد زیر فرقه‌های بعد از امام عسکری علیه السلام از عدد بیست هم گذشته باشد.

برای مثال، شهرستانی به ذکر فرقه‌های دیگر می‌پردازد که در اصول خویش نامطمئن بودند و اعتقاد داشتند که یکی از اعضای شایسته خاندان محمد صلی الله علیه و آله، «الرضا من آل محمد»، امام بوده است.

چنان‌که تاریخ ثبت فرقه‌ها در اسلام نشان می‌دهد، عبارت مذکور را بعضی از گروه‌ها در مورد شخصی که برای او بیعت گرفته می‌شد، به ویژه آن‌که از اعقاب علی علیه السلام و نامش نامعلوم بود، به کار می‌بردند.

برای مثال، حلاج نخست مردم را به شخص شایسته‌ای از آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت کرد، بی‌آن‌که نامی از او به میان آورد.^{۴۸} شهرستانی، این گروه را «واقفه» می‌نامد، به معنای «نامطمئن»، «مردد» و «شکاک».

این گروه در میان زیر فرقه‌های امامیه «مردد» می‌مانند تا خدا چهره او را بی‌هیچ معجزه‌ای به عنوان حجت خود ظاهر سازد و از دعوت او حمایت شود. در عوض، تنها معجزه او این است که مردم بی‌هیچ بحثی از او اطاعت می‌کنند، بی‌آن‌که نیازی داشته باشد تا امامت خود را اثبات نماید.^{۴۹}

این حزم، در طبقه‌بندی فرقه‌های شیعی، موقعیت آیینی فرقه دوازدهم نوبختی (وجود امام دوازدهم) را تحت گروه قطعی امامیه می‌نگرد.^{۵۰} برای درک استفاده از کلمه قطعی لازم است آن را با آنتی‌تز واقفیه بررسی کرد. گویا، به نظر می‌رسد که واقعیت مرگ امام قبلی و مسئله جانشینی او موضوع را احاطه کرده و بدان وابسته است.

اما در نهان این جریان کشمکش بود که بین دو گروه رخ داد: یکی که اقدام سیاسی مستقیم را ترویج می‌کرد و دیگری که سیاست مغلوب سیاسی را پذیرفته بود. از همین‌رو، امامیه قطعی که هواداران سکوت سیاسی بودند، نجات‌بخشی و موعودگرایی واقفیه را نمی‌پذیرفتند. باقی ماندن قطعی با منجی‌گرایی واقفیه تهدید می‌شد. واقفیه که در شک به سر می‌بردند، اعتقاد داشتند که امامت جعفر صادق علیه السلام (شهادت ۱۴۸ قمری ۷۶۶-۷۶۵ میلادی) به پسرش موسی کاظم علیه السلام (شهادت ۱۸۳ قمری ۷۹۹ میلادی) منتقل گردید و او به حیات خویش ادامه می‌دهد تا بر شرق و غرب عالم حکمرانی کند. امام قطعی شهادت امام موسی کاظم علیه السلام را به عنوان واقعیت پذیرفته بودند و اعتقاد داشتند که امامت به پسرش امام علی بن موسی علیه السلام (شهادت ۲۰۲ قمری ۸۱۷-۸۱۸ میلادی) منتقل شده که با نظریه منجی‌گرایی واقفیه مخالف بوده است.^{۵۱} شهرستانی نیز واژه واقفیه را برای اسماعیلیه به کار می‌برد که بر رجعت اسماعیل برادر امام کاظم علیه السلام معتقد بودند.^{۵۲}

به تدریج، این دو واژه در مورد کسانی به کار رفت که معتقد بودند امامت با حضرت عسکری علیه السلام خاتمه یافته و او به عنوان مهدی رجعت خواهد کرد (واقفیه) و نیز آنان که واقیت شهادت آن حضرت را پذیرفته‌اند و به انتقال امامت به پسرش مهدی موعود علیه السلام اعتقاد داشته‌اند (قطعی). پیروی از این اعتقاد (قطعی) توده شیعه را دربرگرفت و با گسترش آیین دوازده امام، دیگر فرقه‌های شیعی رو به خاموشی نهادند و واژه قطعی

– القاب مهدی، قائم، صاحب‌الأمر و حجت فراوان‌ترین القابی هستند که در منابع اولیه امامیه به کار رفته و درک و الهام آنان را از نقش سیاسی و منجی‌گرایی انتهای تاریخ امام دوازدهم بیان می‌دارند. – امید به ظهور امام عصر علیه السلام نیروی اعتدال در جامعه امامیه را به وجود آورد و هرگونه اقدام سیاسی را به ظهور حضرتش موکول کردند.

تنها برای شیعیانی به کار رفت که به شهادت امام عسکری علیه السلام و انتقال امامت به حضرت مهدی علیه السلام معتقد بودند و با واژه شیعه دوازده امامی یا اثنا عشری مترادف گردید.^{۵۳}

اختلاف نظر امامیه در مورد امامت بعد از امام عسکری علیه السلام چنان گسترده شد که به نظر می‌رسد حتی برخی از علمای برجسته این گروه، دست‌کم در روزهای اولیه بعد از سال (۲۶۰ قمری، ۸۷۳-۸۷۴ میلادی) هیچ توافقی بر تعداد امامان نداشته‌اند. برای نمونه، مسعودی، در تبیین واژه قطعی می‌نویسد:

اینان امامت دوازده امام را تأیید می‌کنند و این محدودیت در تعداد امامان با آنچه سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود آورده مطابقت دارد. ابان بن ابی عیش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که خطاب به امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «تو و دوازده نفر از اعقاب تو امامان بر حق‌اند.»

مسعودی می‌افزاید:

و هیچ کس جز سلیم بن قیس این حدیث را روایت نکرده است.^{۵۴}

نام سلیم بن قیس در فهرست ابن‌ندیم در صدر فهرست اسامی فقه‌های شیعه همراه با ذکر آثار و تألیفات آنها قرار دارد. بنا به نوشته ابن‌ندیم، سلیم بن قیس از اصحاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و بنا به منابع امامیه از اصحاب امامان علی، حسن، حسین و علی بن الحسین علیهم السلام بوده است.^{۵۵} شاید ابن‌ندیم امام علی بن الحسین علیه السلام را امیرالمؤمنین خطاب کرده و او را منظور داشته، نه امام اول علی بن ابی طالب علیه السلام که در آثار شیعی تنها لقب امیرالمؤمنین علیه السلام را ویژه آن حضرت می‌دانند. امام علی بن حسین علیه السلام در زمانی می‌زیسته که حاکم عراق حجاج (۶۹۴-۷۱۴ میلادی) می‌کوشیده شیعیان را سرکوب کند. ابن‌ندیم به این نکته اشاره دارد و سلیم بن قیس، از ظلم حجاج گریخته و به ابان بن ابی عیش پناهنده شده است. ابان صحابی دیگر امام علی بن حسین علیه السلام بوده که به سلیم پناه داده است.

سلیم بن قیس چون مرگش فرا رسید، به ابان گفت: ای پسر برادرم، بنا به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کتابی نوشته‌ام که شرح ماجراست. آن‌گاه کتابی به او داد که به کتاب سلیم بن قیس هلالی شهرت یافت و ابان بن ابی عیش از آن روایت کرده است، اما دیگران روایت نکرده‌اند.^{۵۶}

احتمال دارد حدیثی که مسعودی نقل کرده از کتاب سلیم باشد که در اختیار ابان قرار داشته است. این حدیث که آن را نقل کردیم، به مسائل موجود درباره امامت پس از امام عسکری علیه السلام مطلب دیگری می‌افزاید؛ زیرا تعداد امامان را سیزده می‌شمارد. هبة‌الله بن محمد کاتب که نام او در میان نخبگان شیعه دیده می‌شود و در این دوره می‌زیسته و با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (متوفای ۳۲۶ قمری و ۹۲۰-۹۲۱ میلادی)، سومین سفیر امام دوازدهم علیه السلام معاصر بوده، با تکیه بر این حدیث نام زید بن علی بن حسین علیه السلام بنیان‌گذار زیدیه را در میان امامان شیعه می‌آورد.^{۵۷}

غیر از نظریه سیزده امام که از حدیث سلیم بن قیس نشأت می‌گیرد، باز هم اعتقاد دیگری از شخصیتی به عظمت ابوسهل نوبختی، عالم بزرگ امامیه که در حدود ۹۲۳ میلادی از دنیا رفته، نقل شده است. ابوسهل نوبختی، حدود پنجاه سال از عمر خود را در سال‌های بحرانی اعتقادات امامیه پس از شهادت امام عسکری علیه السلام گذراند. بیشتر اوقات ابوسهل در دوران نیابت سفیر دوم ابوجعفر محمد بن عثمان عمری (متوفای ۳۰۴ یا ۳۰۵ قمری ۹۱۷ یا ۹۱۸ میلادی) رئیس فرقه امامیه، به فراگیری علوم اسلامی، به ویژه علم کلام و هنر مجادله سپری شد. او از آیین امام غایب حمایت و جانب‌داری نمود و آن را بر طبق اصول اعتقادی امامیه نظام‌مند کرد. بنا به گفته ابن‌ندیم، ابوسهل عقیده‌ای درباره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله داشت که پیش از او هیچ کس چنین عقیده‌ای را ابراز نکرده بود. او می‌گفت: من به شما می‌گویم که امام بر حق، محمد بن حسن علیه السلام است و گرچه او در غیبت از دنیا رفته، اما پسرش در غیبت طلوع کرده و برخاسته و بنابراین، او با پسرش خواهد بود تا خداوند او را ظاهر سازد و حکومتش را به انجام رساند.^{۵۸}

انتساب چنین اعتقادی به ابوسهل نوبختی که از رهبران امامیه بوده و همه منابع بر تلاش‌های او در حمایت از غیبت امام دوازدهم و نقش او در نظام‌مند کردن آیین قطعی و همکاری او با سفرای دوم و سوم امام عصر علیه السلام یعنی ابوجعفر عمری و ابوالقاسم نوبختی دلالت دارند، بسیار دشوار است. با وجود این، گویا برخی دیگر نیز این دیدگاه را که ناشی از تأخیر ظهور مجدد قائم علیه السلام بوده، پذیرفته بوده‌اند. علاوه بر او، عده‌ای دیگر نیز معتقد بودند که امام دوازدهم مرده و دوباره قیام می‌کند و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. نوبختی این دیدگاه را در ارائه فرقه‌ها گزارش نمی‌کند. تنها طوسی و پیش از او مفید از این فرقه نامی به میان آورده‌اند. به علاوه، طوسی باز هم گروه دیگری را نام برده که به سیزده امام اعتقاد داشته‌اند؛ با این تصور که امام دوازدهم علیه السلام از دنیا رفته و امامت به پسرش انتقال یافته است.^{۵۹} حتی بنا به گفته لویی ماسینیون، حلاج نیز اعتقاد داشته که امام دوازدهم مرده و دیگر امام ظاهری وجود ندارد و روز قیامت فرا رسیده است.^{۶۰}

اختلاف نظرهای نوبختی و مفید در مورد فرقه‌های امامیه

بنابر بررسی این دو عالم برجسته شیعی اثنا عشری، موقعیت امامیه درباره ثبت امام دوازدهم، در طی یک قرن بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام نشان داده می‌شود. نوبختی، در آغاز قرن چهارم هجری (دهم میلادی) دار فانی را وداع گفت. اثر او جنبه دفاعی دارد، اما قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین دیدگاه امامیه را درباره غیبت آخرین امام معصوم حفظ کرده است. گزارش او از فرقه قطعی هیچ گونه جزئیاتی را درباره ماهیت غیبت در بر نمی‌گیرد و خط مشی دو نوع غیبت را مشخص نمی‌سازد. علاوه بر آن مباحثات و استدلال‌ات او از تداوم امامت جانب‌داری کرده و بر جانشینی پسر امام عسکری علیه السلام به امامت تأکید دارد، بدون آن که بر نقش منجی‌گری آخرین امام اصرار ورزد. هنگامی که شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ قمری و ۱۰۲۲ میلادی)، مطالب خود

را درباره امام دوازدهم ارائه داد، موضوع جانشینی امام عسکری علیه السلام در بین امامیه جا افتاده بود. از این رو، شیخ مفید به بحث پیرامون سوالات و موضوعات دیگری، چون غیبت و مهدویت امام دوازدهم پرداخت و مطالب نوبختی را تفصیل داد. نوبختی قبل از شیخ مفید می‌زیسته و بخشی از انشعابات فرعی شیعیان پس از امام عسکری علیه السلام را نوشته است.

مذهب امامیه در یک قرن فاصله بین این دو عالم ربانی با رهبری مدیرانه، خردمندانه و هوشیارانه سفرای امام عصر علیه السلام در دوران غیبت صغرا استحکام یافته بود. در این دوره تلاش‌های علمی تعدادی از نخبگان برجسته فقه چون کلینی (متوفای ۳۲۹ قمری و ۹۴۰ - ۹۴۱ میلادی)، نعمانی (متوفای ۳۶۰ قمری و ۹۷۰ - ۹۷۱ میلادی)، ابن بابویه (متوفای ۳۸۱ قمری و ۹۹۱ - ۹۹۲ میلادی) و پشتیبانی از شکل تشیع امامی توسط سلسله شیعی مذهب آل بویه در بغداد، در تثبیت مذهب تشیع امامی مؤثر بود. مذهب تشیع در این دوره به دلیل نفوذ سلسله‌های فاطمیان و آل بویه در سرزمین‌های مرکزی امپراتوری اسلامی، مستحکم‌ترین بنیادهای مذهبی و فکری خود را بنا نهاد و آثار معیاری اعتقادات شیعی را برای نسل‌های آینده فراهم ساخت. آل بویه علوم شیعی را ترویج کردند و علمای ربانی را از مکاتب گوناگون حمایت نمودند. این امر به پرورش تفکر معتزلی کلام در میان شیعیان کمک کرد. شیخ مفید از درخشان‌ترین چهره‌های متکلمان این قرن بود که تلاش‌های فکری او سبب شد تا از بسط‌های آیینی دوره‌های قبلی بهره‌برداری کند و شکل مشخصی را به آیین‌های امامی دهد. بررسی دیدگاه‌های شیخ مفید و نوبختی در مورد فرقه قطعیه به وضوح از دیدگاه شیخ مفید جانب‌داری می‌کند؛ دیدگاهی که تأکید دارد بخش مهمی از آیین در این دوره شکل گرفته است. در نتیجه، بیان او را می‌توان به صورت دیدگاه بسط‌یافته و سیستمی امامت امام دوازدهم در نظر گرفت. به منظور آن که بسط سیستمی تشیع دوازده امامی را در مورد غیبت امام دوازدهم بررسی کنیم، بیان شرح کامل شیخ مفید از امامیه قطعیه اهمیت خاصی دارد؛ همان‌گونه که در مورد گزارش نوبختی از فرقه دوازدهم پیش از این توضیح دادیم. شیخ مفید می‌گوید:

چون ابو محمد حسن بن علی علیه السلام در گذشت، چنان که ابو محمد حسن بن موسی (نوبختی)، که خدا از او خوشنود باد، گزارش می‌دهد، هواداران او به چهارده فرقه تقسیم شدند. اکثر آنها، امامت پسرش، قائم منتظر علیه السلام را پذیرفتند. آنان و ولادت حضرتش را تصدیق کردند و شاهد نص امامت او توسط پدرش بودند. آنان اعتقاد دارند که او همان کسی است که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آید و مهدی مردم است. به اعتقاد ایشان او دو نوع غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر است. نخستین غیبت کوتاه‌تر بوده (الفصری) و در طول آن، امام (دوازدهم) نوابی (سفیران) دارد که واسطه بین او و مردمند. آنان به اسناد بعضی از رهبران موثقشان روایت می‌کنند که ابو محمد حسن بن علی علیه السلام او (پسرش) را به آنها معرفی کرده و شخص او را به ایشان نشان داده است. با وجود این، در مورد او بعد از فوت پدرش اتفاق نظر ندارند. بسیاری از آنها اعتقاد دارند که در زمان شهادت پدرش در سال ۲۶۰ قمری، (۸۷۳ - ۸۷۴ میلادی) پنج ساله بوده و قائم علیه السلام در سال ۲۵۵ قمری (۸۶۸ - ۸۶۹ میلادی) به دنیا آمده است. با وجود این، عقیده بعضی آن است که او در سال ۲۵۲ قمری (۸۶۶ - ۸۶۷ میلادی) چشم به جهان گشوده و بنابراین، در هنگام مرگ پدر هشت ساله بوده است. باز هم برخی دیگر بر این باورند که پدرش دار فانی را وداع نکرده تا آن که خدا فکر قائم علیه السلام را کامل نماید و او را حکمت آموزد؛ و به او حکم خطا نپذیر (فصل الخطاب) دهد و وی را از سایر خلق ممتاز سازد؛ زیرا او خاتم حجج (ختم الحجه)، وصی الاوصیاء و قائم عصر است. توجیه امکان این امر بر پایه عقلانیت استوار بوده و عدم امکان از آن زدوده شده است. (اگر می‌توانند ثابت کنند که این امر امکان نپذیر است). این امر نشان از قدرت الهی دارد، چنان که درباره عیسی علیه السلام بیان می‌فرماید: «او در گهواره با مردم سخن می‌گوید.»^{۶۱} و در داستان یحیی می‌فرماید: «او

شعار غالب شیعیان، استقرار عدالت و مساوات در زمین است. عاشورا در ادبیات مقدس شیعی روزی است که مطالبات اهل‌البیت علیهم السلام که صالح‌ترین، عادل‌ترین و شایسته‌ترین جانشینان برحق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند را به نمایش درآورده و مطرح می‌سازد. -امامان با درایت تمام از بیهودگی هرگونه اقدام مستقیم سیاسی آگاه بودند و هواداران خود را به انتظار ظهور قائم صاحب‌الأمر عدالت‌گستر نجات‌بخش در آینده تشویق می‌کردند.

ما به او در دوران کودکی حکمت (نبوت) بخشیدیم.^{۶۲} اینان معتقدند که صاحب‌الأمر علیه السلام زنده است و هرگز نمرده و نخواهد مرد، حتی اگر هزار سال (یا بیشتر) زندگی کند، تا آن که جهان را از عدالت و مساوات پر کند، آن چنان که با ظلم و بی‌عدالتی پر شده است و در زمان ظهورش جوان و قوی است و چهره مردی سی‌ساله دارد. آنان این (ویژگی‌ها) را با استناد به معجزات او اثبات می‌کنند و اینها را به دلایل و نشانه‌های (وجود مبارک کش) می‌گیرند.^{۶۳}

گویا شیخ مفید، علاوه بر گزارش جزئیات غیبت و نقش امام دوازدهم علیه السلام به عنوان مهدی علیه السلام در گزارش خود، دو نکته دیگر را متوجه بوده است که امکان دارد مخالفان امامیه آن را نقد کرده باشند: نکته اول، این امکان که امام حتی در نوباوگی و کودکی نیز صاحب قدرت و مسئولیت شده و حجت خدا گردیده و نکته دوم امکان عمر طولانی او در دوران غیبت است. در مورد نکته اول، شیخ مفید با نقل آیاتی از قرآن کریم درباره عیسی و یحیی علیهم السلام به تأیید مطلب می‌پردازد. در مورد نکته دوم نیز دفاع می‌کند که مهدی علیه السلام امام منجی خواهد بود و هواداران او با معجزاتش و علامت‌اش او را به صورت جوانی مشاهده می‌کنند. این استدلال ممکن است به بخش‌هایی از اثر ابن بابویه درباره امام دوازدهم بازگردد که در آن فهرست کسانی را روایت کرده که از عمر بسیار طولانی (معمرون) برخوردار بوده‌اند و با امام عصر علیه السلام را همیشه در چهره جوانی دیده‌اند. اینان شخصیت‌های موثق و اعتمادپذیری بوده‌اند که وجود مبارک و معجزات امام دوازدهم را گزارش کرده‌اند. عاری بودن این دیدگاه از هرگونه نقدی از جانب دیدگاه‌های فطحیه یا واقفیه، انشای شیخ مفید را به اثبات می‌رساند که امام دوازدهم به عنوان خاتم حجج الهی و امام منجی که در آینده نزدیکی ظهور خواهد کرد، شناخته شده است. از این رو، امکان دارد از این دوره به بعد واژه «امامیه» مترادف با «قطعیه» یا «اثنا عشریه» به کار رفته باشد.

هم‌چنین قبل از شیخ مفید، عنوان قائم به قائم منتظر معین شد و تنها شیخ مفید آن را به کار برد. در منابع اولیه امامیه به دلیل آن که امامیه از افشای نام امام عصر علیه السلام منع شده بودند، از عناوین متعددی برای امام دوازدهم استفاده می‌شده است. برخی از این عناوین بر دیگران برتری داشته‌اند. عناوین مهدی، قائم، صاحب‌الأمر و حجت که در منابع گوناگون جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرند، فراوانی بیشتری دارند. این عناوین درک و الهام امامیه را از نقش آخرین امام معصوم گزارش می‌دهند. عناوین مهدی و قائم تأکید بیشتری بر نقش سیاسی امام دوازدهم دارد تا جنبه انجام‌شناسی جهان و منجی‌گرایی آن حضرت که البته اشاره ضمنی به آن در واژه مهدی علیه السلام دیده می‌شود. صاحب‌الأمر عنوانی است که اساساً بر طبیعت امام به عنوان وارث رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد. تفاوت بارزی که در بیان شیخ مفید و نوبختی ملاحظه می‌شود، در جنبه‌های آیینی مشخص فرقه امامیه به شمار می‌رود که بر این عناوین نهاده شده است.

مطالعه منابع اولیه این دوره ما را بدین نکته رهنمون می‌سازد که تصور کنیم حداقل در آغاز تاریخ امامیه (اواخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم قمری و نهم و دهم میلادی) نقش امام دوازدهم بیشتر به صورت قائم و صاحب‌الأمر درک می‌شده و مهدویت آن حضرت به عنوان منجی انتهای تاریخ برجسته نشده و مورد تأکید قرار نداشته است. عنوان مهدی، با بازتاب‌های منجی‌گرایی، ویژگی برجسته اعتقادات شیعی را در دوره بعد از غیبت صغرا (۸۷۳ - ۹۴۵ میلادی) نمایان می‌سازد. غیبت کبرای امام دوازدهم از عوامل مؤثر درونی‌سازی نقش مهدی منتظر و مهدی آخرالزمان است و آن را توجیه منطقی می‌کند؛ به ویژه آن که با خلافت حاکم خلفای جور، امکان دست‌یابی به استقرار عدالت حقیقی اسلامی از بین رفته بود. بسط اخیر در آیین امامت امام غایب منتظر علیه السلام اوج تلاش‌های اعتدال‌گونه امام جعفر صادق علیه السلام را که از نیمه قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) شروع شده بود، نشان می‌دهد. از این رو، امید به ظهور آینده امام عصر علیه السلام نیروی اعتدال در میان امامیه را به وجود آورد و آنان هرگونه اقدام سیاسی را به ظهور مهدی منتظر قائم علیه السلام سپردند. این عناوین بر این نکته تأکید دارد که در دوره شیخ مفید منجی‌گرایی اثنا عشری بسط کامل یافته است. حرکت مؤثر سکوت سیاسی (تقیه) که با هدف هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در جامعه مسلمین انجام شد، در عین حال آنان را به عقاید اختصاصی خود به ویژه امامت حجت غایب عصر علیه السلام پای‌بند نمود.

عنوان قائم علیه السلام

به نظر می‌رسد ترجمه‌ای که ماسینیون از این عنوان ارائه داده، با آن چه در خود کلمه بدان اشاره ضمنی شده، خیلی نزدیک باشد و با نظریه علمای امامیه در احادیثی که به اسناد خود از امامان معصوم نقل کرده‌اند، هم‌گرایی و سازگاری دارد. برای نمونه، شخصی موسوم به ابوسعید خراسانی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام از آن حضرت می‌پرسد: «چرا قائم به قائم معروف شده است؟» امام پاسخ می‌دهد: «زیرا او پس از مرگش (فراموش شدن یادش) برای یک امر مهم با اراده الهی قیام خواهد کرد.»^{۶۴} در روایت دیگری به اسناد از امام باقر علیه السلام نقل می‌شود: «وظیفه ما به شخصی شباهت دارد که خدا او را صد سال می‌میراند و آن‌گاه دوباره برمی‌انگیزاند.»

به نظر می‌رسد، برخی از فرقه‌ها رستخیز قائم را پس از مرگ پذیرفته‌اند، چنان که پیش‌تر در گزارش فرقه دوم نوبختی گذشت، ولی پس از آنها علمای امامیه مانند شیخ طوسی در حمایت از آیین امامت امام همیشه زنده حاضر می‌گویند که قائم آن نیست که پس از مرگ قیام کند؛ زیرا بنا بر چنین فرضی لازم می‌آید که زمین تا رجعت او از حجت خالی باشد.^{۶۵}

پس از آن در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) علامه محمدباقر مجلسی به دفاع از دیدگاه امامیه می‌پردازد و تفسیری دل‌نشین را از احادیث فوق ارائه می‌دهد. او روایات مرگ قائم را دارای صورت نمادین می‌داند. به عبارت دیگر، یاد قائم در دل‌های مردم می‌میرد تا آن‌جا که تصور می‌کنند

استخوان‌های او از هم پاشیده است. سپس، آن چنان که خدا در مورد عزیر پیامبر انجام داد و او را بعد از صد سال مرگ واقعی زندگی بخشید، قائم را دوباره ظاهر خواهد کرد. استدلال دیگری که علامه مجلسی در تأیید این موضوع به کار می‌برد و در میان محدثان مسلمان معمول است، واحد (نادر) شمردن این احادیث است که آنها را نامعتبر می‌شمرد، مگر آن که توثیق گردند. احادیث شاذ و نادر در پی هم گزارش نشده‌اند و به منظور حصول اطمینان باید مطمئن شد که راوی آن کاملاً مورد اعتماد باشد.^{۶۶}

نعمانی که اثر او منبع اصلی در موضوع غیبت به شمار می‌آید، در دوران غیبت صغرای امام دوازدهم می‌زیسته است. او عنوان قائم را در اثرش بر عنوان مهدی ترجیح می‌دهد و ترکیب «القائم المهدی» را به کار می‌برد. به نظر می‌رسد، این ترکیب را نخستین بار او به کار برده باشد. علاوه بر آن، استفاده از این ترکیب دلالت بر آن دارد که قائم عنوان اصلی است و مهدی جنبه فرعی دارد. به علاوه، حدیثی وجود دارد که شیعیان نخستین، در مورد این عنوان متحیر شده‌اند. ابوبصیر، یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام از آن حضرت می‌پرسد: «آیا مهدی و قائم یکی هستند (یک شخص هستند)» امام پاسخ می‌فرماید: «بلی!» از این رو پرسیده شد: «چرا او را مهدی می‌نامند؟» و در پاسخ فرمودند: «زیرا او به امور سَری هدایت می‌کند و قائم نامیده می‌شود چون پس از مرگ برای وظیفه مهمی قیام خواهد کرد.»^{۶۷} نعمانی روایت دیگری را با مطلبی شبیه به آن از امام محمدباقر علیه السلام روایت می‌کند که فرموده است:

چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، اموال را در میان مردم با مساوات توزیع نماید و در بین مردم عدالت را استقرار بخشد. از این رو، آنان که از او اطاعت کنند، از خدا اطاعت کرده‌اند و آنان که با او ستیزه جویند، با خدا ستیزه کرده‌اند. اما او را مهدی خوانند که هدایت‌گر است؛ چون مردم را به اسرار (امر الخفی) هدایت خواهد کرد و تورات و سایر کتب آسمانی را از غاری بیرون خواهد آورد و با اهل تورات با تورات و با اهل انجیل با انجیل و با اهل قرآن با قرآن حکومت خواهد کرد.^{۶۸}

این روایت بر اهمیت عنوان قائم در منابع اصلی امامیه نور بیشتری می‌تاباند و به نظر می‌رسد استفاده از واژه مهدی تنها به صفت آن حضرت اشاره داشته باشد. همه امامان قائمند. زمانی از امام پنجم محمدباقر علیه السلام درباره قائم سؤال شد. او به امام ششم جعفر صادق علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «به خدا، او قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.» چون امام باقر علیه السلام به شهادت رسید (۱۱۳ قمری و ۷۳۱ - ۷۳۲ میلادی)، شخصی که آن حدیث را از امام شهید شنیده بود، نزد امام ششم آمد و روایت مذکور را نزد آن حضرت نقل کرد. امام ششم علیه السلام فرمود: «روایت جابر صحیح است.» آن گاه افزود: «آیا شما معتقد نیستید که امامی که بعد از امام دیگر می‌آید، قائم است؟»^{۶۹}

وظیفه قائم

در بعضی از احادیث بر وظیفه خاص آخرین قائم تأکید ویژه‌ای شده است، چنان که گزارش زیر نشان می‌دهد که همه امامان قائم بوده‌اند:

... ولی قائمی که علم پیامبر، لباس یوسف، عصای موسی و انگشتری سلیمان را به ارث می‌برد، همان شخصیتی است که بار دیگر علم پیامبر را که آخرین بار امام علی علیه السلام آن را در جنگ جمل گشود، باز خواهد کرد.^{۷۰}

علامه مجلسی در شرحی که بر کتاب کافی ثقة الاسلام کلینی نگاشته، چنین شرح می‌دهد که قائم در احادیث شیعی به شخصی برمی‌گردد که با شمشیر قیام خواهد کرد و این امر درباره همه امامان، به ویژه آخرین امام کاربرد دارد، اما گاهی امامان آن را به صورت «القائم بالامّة» به کار برده‌اند، بدین معنا که در مورد تمام امامان صادق است و زمانی به صورت «القائم بالجهاد» به کار می‌رود که وظیفه جهاد مقدس را انجام می‌دهد که در مورد آخرین امام نیز به کار می‌رود. مجلسی گزینش این شیوه را از آن روی می‌داند که امامان می‌خواستند شیعیان منتظر قیام قائم علیه شرایط دشوار را ناامید نسازند. بنابراین، امام دوازدهم، قائم است؛ زیرا علیه بی‌عدالتی قیام خواهد کرد.^{۷۱} از این رو، او همان کسی است که انتقام خون

– امام رضا علیه السلام
می‌فرمایند: خدا
کودکی را از میان ما
به امامت برخواهد
گزید که ولادت او و
رشد و نموش پنهان
گردیده و نژاد و
نسب او به خوبی
شناخته شده است.
– حجت غایب چون
قلب در سینه پنهان
است که مهم‌ترین
نقش حیاتی را در
هدایت بخش‌های
مختلف بدن انسان
به بهترین مسیر ایفا
می‌کند.

امام حسین علیه السلام در کربلا را می‌گیرد. فرشتگان به درگاه خدا زاری می‌کنند و می‌گویند: «ای خدا! آیا آنان با برگزیده تو، حسین علیه السلام، این‌گونه رفتار کردند؟» او می‌فرماید: «خدا برای آنان (دشمنان حسین علیه السلام) خروش قائم را برمی‌انگیزاند.» مجلسی می‌افزاید:

بدین گونه خدا از آنان که به او ظلم کردند، انتقام خواهد گرفت.^{۷۱}

قائم مردم را به اسلام دعوت می‌کند، همان‌گونه که پیامبر خدا چنین کرد. وظیفه اصلی سیاسی قائم فریادری ستم‌هایی است که امت بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تحمیل کرده‌اند. این تأکید سیاسی در وظیفه قائم به اندازه‌ای است که امامیه معتقدند او خلافت‌ها و حکومت‌های اموی و عباسی‌گونه را که هرگز شمشیرهای خود را از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باز نداشته‌اند، جای‌گزین خواهد کرد. بیشتر شیعیان چنین شعار می‌دهند: استقرار عدالت و مساوات در زمین.

جهاد، ویژگی قائم آخرین است و امامان از امام صادق علیه السلام به بعد بر آن تأکید می‌ورزیدند تا با انتظار پیروان خود را به استقرار نظم عادلانه تسکین بخشند، اما جنبه انقلابی وظیفه قائم ادامه یافت و در متون مربوط به امام دوازدهم مورد تأکید قرار گرفت. پس از آن، وقتی دولت صفوی روی کار آمد و تشیع امامی را به عنوان مذهب رسمی اعلام داشت، فصل نوی را در تاریخ امامت گشود. احادیث درباره نقش موقت قائم تفسیر شد و با پیشرفت امور به شاه اسماعیل صفوی (۹۶۷ - ۹۶۸ قمری و ۱۵۰۱ میلادی) تطبیق داده شد. سید میرلوحی، عالم معاصر مجلسی و چهره برجسته دینی دوران صفوی، چنین حدیثی را نقل می‌کند و در نقد ترجمه تفسیر گونه حدیث درباره قائم، روایت زیر را از امام صادق علیه السلام می‌آورد که گفته‌اند:

وقتی قائم در خراسان قیام کند، رهسپار کوفه می‌شود و از آن‌جا به مولتان و از مسیر جزیره بنو کوان می‌گذرد، ولسی قائم در میان ما از گیلان در بین مردم دیلم ظهور خواهد کرد و برای پسرم پرچم‌های ترکی ظاهر خواهد شد.^{۷۳}

این حدیث، بنا به آنچه سید میرلوحی می‌گوید، توسط مجلسی به زبان فارسی به صورت زیر بازگردانده شده است:

وقتی شاهی در خراسان قیام کند و کوفه و مولتان را فتح نماید و از جزیره بنو کوان بگذرد که در نزدیکی بصره قرار دارد، در آن زمان شاهی در گیلان ظهور خواهد کرد که مورد حمایت و یاری مردم برکه در حوالی استرآباد واقع شده، قرار خواهد گرفت.^{۷۴}

آن‌گاه مجلسی می‌افزاید:

واضح است که شخصی که در خراسان قیام کند، دلالت بر امیر ترکان چنگیز خان... دارد و... و شخصی که در گیلان برمی‌خیزد، دلالت بر شاه دین پناه، شاه اسماعیل صفوی دارد، که خدایش در روز رستاخیز او را با

امامان معصوم محشور نماید. بدین سبب است که امام ششم علیه السلام در این حدیث از او به عنوان «پسرش» اشاره کرده است.^{۷۵}

تردید نیست که بعدها در بیان این حدیث، جعلی صورت گرفته است، اما نکته مهمی که باید آن را به خاطر سپرد این است که مجلسی با کام‌یابی توانسته بود شاه اسماعیل صفوی را شناسایی کند. موفقیت سیاسی او در برقراری و ترویج مذهب امامیه به عنوان مذهب رسمی کشور هدف اصلی تفسیر مجلسی بود که آن را به نقش قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌پیوست. منابع اصلی امامیه نشان می‌دهند که شیعیان از هنگام غیبت امام دوازدهم امکان موفقیت سیاسی قائم را در آینده‌ای نزدیک انتظار می‌کشیدند، نه در آخرالزمان که به آیین غیبت نسبت داده می‌شود. عنوان «صاحب‌الأمر» نیز که برای امام دوازدهم علیه السلام به کار می‌رود، دلیل دیگری بر مدعای ماست.

عنوان صاحب‌الأمر

صاحب‌الأمر عنوان دیگر امام دوازدهم علیه السلام است که در کنار و همراه با قائم ظاهر می‌شود. زمانی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شد که آیا آن حضرت همان صاحب‌الأمری هستند که شیعیان انتظار ظهور او را می‌کشند.

امام پاسخ فرمود که نه او و نه فرزندش و نه فرزند فرزندش هیچ کدام صاحب‌الأمر نیستند؛ زیرا صاحب‌الأمر کسی است که زمین را از عدالت پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و شر پر شده است. امام افزود که بین امامان دوره فترتی وجود دارد، همان‌گونه که قبل از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (بین پیامبران) وجود داشته است.^{۷۶}

کلینی روایت دیگری را نقل می‌کند که عبدالله عطاء، از یاران نزدیک امام محمدباقر علیه السلام، روزی به امام اصرار کرد تا قیام کند؛ زیرا هم پیروان بسیاری در عراق دارد و هم از موقعیت منحصر به فردی در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برخوردار است. امام با جملات زیر پاسخ فرمود که او صاحب‌الأمر نیست و صاحب‌الأمر همان شخصیتی به شمار می‌رود که ولادتش از مردم مخفی نگاه داشته شده است.

امام باقر علیه السلام افزود:

او مولای شماست. مطمئناً هیچ کس در بین ما (امامان) نیست که در میان مردم شناخته شود و بتواند از مرگ ظالمانه (که به او تحمیل می‌شود) رهایی یابد.^{۷۷}

این تصور وجود دارد که صاحب‌الأمر با شمشیر قیام خواهد کرد و با همه کسانی که به اهل بیت بدی کرده‌اند، خواهد جنگید. در نتیجه او «صاحب‌السیف» (مولای شمشیر) است.^{۷۸} مهم‌تر آن که زمان دقیق ظهور صاحب‌السیف را معین کرده‌اند. همان‌گونه که انتظار می‌رود، احادیث متعددی روز عاشورا را روز ظهور آن حضرت دانسته‌اند. دهم محرم، روزی است که امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسیدند؛ روزی است که خاندان پیامبر

توسط امویان مورد ستم قرار گرفتند.^{۷۹}

روز عاشورا در ادبیات مقدس شیعی مظهر ظلم‌هایی است که به خاندان پیامبر تحمیل شده و روزی است که مطالبات اهل بیت را که صالح‌ترین، عادل‌ترین و شایسته‌ترین جانشینان پیامبر بوده‌اند، مطرح می‌سازد و به نمایش درمی‌آورد. این همه بر این نکته تأکید دارد که شیعیان نخستین در انتظار بودند تا نه تنها امام دوازدهم بلکه سایر اسلاف پاک از امامان در برابر وضع موجود قیام کنند و از رنج‌ها و شکایات خود در برابر مقامات خلافت فریادرسی می‌نمودند. کلینی حدیث مهمی را حفظ کرده که نشان می‌دهد شیعیان، بیش از هر چیز دیگر از امامان‌شان انتظار داشتند تا نظارت کامل صحیفه سیاسی را عهده‌دار شوند و امور را در جای خود قرار دهند، در حالی که امامان با درایت تمام از بیهودگی هر گونه اقدام مستقیم سیاسی آگاه بودند و هواداران خود را به انتظار آینده تشویق می‌کردند که قائم و صاحب‌الأمر از پرده غیبت بیرون می‌آید و نظام عدل را برپا می‌دارد. یکی از یاران نزدیک امام هشتم علی بن موسی علیه السلام، شاید بعد از انتصاب آن حضرت به ولایت عهدی، به امام عرض کرد که امید دارد ایشان صاحب‌الأمر باشد و خدا امامت را آشکارا به ایشان ارزانی دارد، بی‌آن که نیازی به شمشیر باشد؛ زیرا مردم با ایشان بیعت کرده بودند و سکه به نامشان زده شده بود. امام پاسخ فرمود که هیچ امامی در میان ما نیست که پس از آن که مشهور شود، مرجعیت دینی گردد و آشکارا وجوهات دریافت دارد و به زهر جفا به شهادت نرسد. این وضعیت هم‌چنان ادامه می‌یابد تا آن که «خدا بودگی را از میان ما به امامت برگزیند، که تولد و رشد و نموش پنهان گردیده و نژاد و نسب او به خوبی شناخته شده باشد.»^{۸۰}

تاکنون به تفصیل دو عنوان حضرت ولی عصر علیه السلام امام دوازدهم را که بسیار در مورد آن حضرت به کار رفته و در احادیث اصیل شیعی آمده، بحث کردیم و دلالت‌های ضمنی آنها را به تفصیل بیان داشتیم. هر دو عنوان، بر مسئولیت سیاسی و دنیوی آن امام بیشتر تأکید می‌نمودند تا شخصیت نجات‌بخشی مهدی که در آخرالزمان ظهور می‌کند. به نظر می‌رسد، اهمیت منجی‌گرایی مهدویت مفهوم بعدی باشد؛ زیرا حتی کلمه مهدی، همان‌گونه که پیش از این بدان اشاره شد، در آغاز نظریه متفاوتی را می‌نمود و به صورت یک علامت خاص در امامت شیعی به کار می‌رفته که نشان از دانشی به امور سرّی و کتب وحی الهی بوده است. این مفهوم برای کلمه مهدی و کاربرد آن که حتی نویسندگان امامیه معاصر مفهوم آن را پذیرفته‌اند، باید بررسی گردد.

امام دوازدهم به مهدی شهرت یافته، زیرا او خود راه را یافته و وظیفه هدایت انسان به او واگذار شده است. آنان که تحت حکومت او می‌زیند، همگی مسلمان و پیرو قرآن خواهند بود.^{۸۱} این توضیح از واژه مهدی با آن چه در عنوان قائم از آن سخن رفت و در منابع اولیه امامیه به کار گرفته می‌شد، هم‌خوانی دارد و به نظر می‌رسد مترادف با قائم، به کار رفته باشد و یا محتمل‌تر آن که بیان وظیفه قائم را با تأکید بر نقش نجات‌بخشی در طول دوره غیبت امام دوازدهم تکمیل کند.

تأخیر در برقراری عدالت و مساوات در آینده، عامل مهمی برای تأکید بر نقش مهدویت به عنوان منجی اسلامی بود؛ علاوه بر آن که او قائم خاندان پیامبر بوده، حجت خداست؛ عنوان دیگری که در زیر بحث خواهد شد. این عنوان در فرهنگ امامیه معروف‌ترین عنوان امام دوازدهم به شمار می‌آید و شاید تنها عنوانی باشد که نقش مذهبی امام دوازدهم را نشان دهد. وقتی این عنوان همراه با قائم یا صاحب‌الأمر به کار رود، با خود تصویر کاملی از آیین امامت را آن‌چنان که در آموزه‌های امامیه آمده، ارائه می‌دهد.

عنوان حجت

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، تمام امامان شیعه حجت خدایند و بدین ترتیب از شایستگی ویژه‌ای برخوردارند که به آنان حق می‌دهد تا علیه کسانی که از قبول امر الهی و پیروی از دستورهایی ایشان سرباز می‌زنند، شهادت دهند. امامان شیعه تنها حجت‌های وجود خدا و وجود الهی وی در زمینند. به عبارت دیگر، امامان به عنوان حجت، مقامات شایسته مذهبی هستند که خداوند آنها را به دلیل شایستگی و مسئولیت خاصشان به منصب حجت خود در میان مردم برگزیده است. ایشان الگوی قداست بوده و

– مهدویت امام دوازدهم، برجسته‌ترین ویژگی تشیع اثنی‌عشری بوده و او تنها حاکم مشروعی است که توانایی استقرار ایمان حقیقی را در جامعه بشری دارد و جهان را از شر مستکبران ظالم در آخرالزمان رهایی می‌بخشد. این اعتقاد شیعیان را یاری می‌دهد تا در برابر حکومت‌های جور استقامت کنند و آن‌که او را بشناسند حتی اگر قبل از قیامش هم بمیرد چون کسی است که در تحت لوای او می‌جنگد.

مردم را به کسب معارف الهی فرا می‌خوانند. از این‌رو، حجت خدا، امام علی بن ابیطالب علیه السلام، در خطبه‌ای که به گونه‌ای گسترده از آن حضرت روایت شده، به درگاه خدا دعا می‌کند که حجت‌های خود را یکی پس از دیگری در میان مردم نصب نماید تا انسان را به دین حق هدایت کند و خدا را به مردم بشناسانند تا خداجویان خدا باور از هم پراکنده و پایمال نشوند؛ حجت‌های الهی ممکن است ظاهر باشند و مورد اطاعت هم قرار نگیرند، یا پنهان باشند و عده‌ای ظهورشان را انتظار کشند.^{۸۲}

از این‌رو، حجج الهی مردم را به دین حق هدایت می‌کنند و خدا را به مردم می‌شناسانند. این مهم ایجاب می‌کند تا حجت الهی عالی‌ترین مسئولیت امور دینی را عهده‌دار باشد و به دلیل شایستگی‌هایش در علوم الهی بتواند به او تکیه کرد. روایت دیگری به استناد خود امام صادق علیه السلام بر نقش مذهبی حجت تأکید می‌ورزد و می‌فرماید: «حجت خدا در زمین باقی است. او حلال و حرام خدا را می‌داند و مردم را به راه خدا دعوت می‌کند.»^{۸۳}

در این مفهوم، امام دوازدهم، حجت خدا نامیده می‌شود، گرچه مأخذها افشای نام او را حرام می‌دانند. از امام‌های علیهم السلام دهمین امام که تعداد اندکی حدیث از او روایت شده، نقل می‌شود: «جانشین من حسن (عسکری) است. شما (پیروانم) چگونه با جانشین او رفتار می‌کنید؟» راوی پرسید: «ای پسر پیامبر! منظورتان چیست؟» امام فرمود: «چون شما سیمای او را نخواهید دید و اجازه ندارید تا نام او را بر زبان آورید.» راوی پرسید: «پس چگونه او را نام ببریم؟» امام پاسخ داد: «او را حجت خاندان پیامبر بخوانید.»^{۸۴}

از این‌رو، امام دوازدهم، حجة بن الحسن العسکری نامیده شد. در نتیجه، عنوان حجت به صورت اسم آن حضرت در آمد. امام ششم جعفر صادق علیه السلام در یکی از مباحثی که با اصحاب خود داشت، ضرورت وجود حجت را برای بقای عالم تبیین فرمود. بنا به دیدگاه امام صادق علیه السلام، آن که به او وحی نمی‌شود، باید پیامبری را جوید که اطاعتش واجب است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجت خدا بر خلق بود و چون او رحلت کرد، علی علیه السلام حجتی بود که جانشین او شد. قرآن کریم، که برخی از مسلمین آن را حجت می‌شمرند، به هیچ وجه نمی‌تواند حجت باشد؛ زیرا کتاب خدا خود به متولی‌ای نیاز دارد که حقیقت را باز گوید و گروه‌هایی که آیاتی از قرآن را می‌خوانند و بدان ایمان ندارند، چون مرجئه، قدریه و حتی زنادقه و علمای بزرگ قرآن را هم مغلوب می‌سازند، نتوانند بر او چیره شوند. متولی قرآن پس از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام «مقترض الطاعه» بود که هر چه از قرآن می‌گفت، صحت داشت.^{۸۵} در این مفهوم، امام علی علیه السلام و سایر امامان به مفاهیم باطنی قرآن عالم بوده‌اند و علم لدنی داشته‌اند که دیگران از آن محروم بوده‌اند.

آنان حجت خدا بر مردمند و تنها آنان که شایستگانند و واجد شرایط، می‌توانند کلام الهی را تفسیر کنند. از این‌رو، پیامبر و امام هر دو حجت خدایند و همتای هم، حجت بعدی (امام) وظیفه مهم‌تری را بر عهده دارد؛ تفسیر حقیقی وحی با اوست؛ زیرا در غیر این صورت، در دست کسانی که شایسته اجرای این وظیفه قاطع نیستند، قرار می‌گیرد. بنابراین، در آثار کلامی

واژه حجت، به مقوله‌ای دلالت دارد که از پیامبران و امامان تشکیل می‌شود. همیشه یکی از آنان به عنوان راهنمای اراده الهی بر زمین باید وجود داشته باشد، آن چنان که امام صادق علیه السلام بیان فرمود. تنها چنان حجت الهی با این ظرفیت فکری عالمانه خطا ناپذیرست است که می‌تواند مسائل مذهبی را حل و فصل کند و از تفسیر نادرست قرآن، پیش‌گیری نماید. اینان مفسران مسئول شایسته کلام خدایند. بنا به اعتقاد امامیه، در حال حاضر چنین مقام شایسته‌ای در اختیار امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن العسکری قرار دارد.

بنابر گفته ابن بابویه (متوفای ۳۸۱ قمری و ۹۹۱-۹۹۲ میلادی) معتزله از دیدگاه‌های امامیه درباره حجت غایب انتقاد می‌کنند و می‌گویند این شخص چگونه می‌تواند حجت خدا باشد، در حالی که مردم حتی او را ندیده و یا نشناخته‌اند. ابن بابویه در ردّ گفتار آنان پاسخ می‌دهد که حجت غایب چون قلب در بدن است که در عین حال که در سینه پنهان است، مهم‌ترین نقش حیاتی را در هدایت بخش‌های مختلف بدن انسان به بهترین گونه ایفا کند.^{۸۶}

بنابراین، عنوان حجت، که غالباً در مورد امام دوازدهم به کار می‌رود، بر جنبه‌های مذهبی و روحانی وظایف آن حضرت تأکید می‌ورزد، در حالی که عناوین قائم و صاحب‌الأمر بر نقش آن امام به عنوان حاکم مطلوب (ایده‌آل) اسلام، که برپا دارند و بازگرداننده عدالت در جهان است، تکیه دارد.

امام دوازدهم: مهدی الأنام (مهدی مردم)

اعتقاد به امام منجی و دارای علم لدنی، به هدف استقرار عدالت راستین اسلامی در میان مستضعفان حتی قبل از قرن چهارم قمری (دهم میلادی) در میان مسلمانان چنان شایع بود که در دهه‌های آخر حکومت اموی، الهامات و اندیشه‌های بسیاری را تسخیر کرد. از این‌رو، چون امامیه درگیر موضوع جانشینی امام عسکری علیه السلام شدند، نقش نجات‌بخشی و منجی‌گرایی امام بعدی، اساس تمام فرقه‌های امامیه را تشکیل داد. در آغاز لقب مهدی که گاهی همراه با قائم ظاهر می‌شد، تنها حاکم ایده‌آل اسلامی را مشخص می‌نمود، اما با تأخیری که در انتقال بزرگ اجتماعی تحت فرمان مهدی صورت گرفت، این واژه در شیعه امامیه آهنگ سرانجام شناسی عالم را به خود یافت. امامت امام دوازدهم با توجه به این مفهوم که جنبه منحصر به فردی داشت، بر این نکته اساسی تأکید شد که او تنها مهدی حقیقی و موعود راستین در احادیث پیامبر است و وظیفه‌ای متفاوت از قائم و صاحب‌الأمر دارد. به نظر می‌رسد، به غیر از عنصر زمان دو دلیل دیگر در شکل‌گیری این نظریه مؤثر بودند: نخست آن که، طولانی شدن غیبت آن حضرت اعتقاد بسیاری از پیروانش را تکان داد. اینان می‌بایست دوباره مطمئن شوند که او مهدی از پیش تعیین شده است و موعود پیامبر خداست که در انتظار فرمان الهی است تا در زمان مقرر ظهور کند. در این میان، هواداران امام می‌بایست با هوشیاری آمادگی لازم را برای ظهور مهدی کسب کنند. ابن بابویه، در مقدمه کتاب کمال‌الدین و تمام‌التعمه که درباره امام دوازدهم نوشته، دلیل نگارش اثر خود را چنین بیان می‌دارد:

انگیزه‌ام از نگارش این کتاب آن بود که چون از انجام زیارت مرقد مولایم امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فارغ شدم، به نیشابور بازگشتم و در آن‌جا مدتی اقامت گزیدم و در این دوره اقامت موقتی‌ام متوجه شدم بسیاری از شیعیان که به دیدارم می‌آمدند، درباره غیبت (امام دوازدهم) گنج و گمراه شده و درباره قائم در شک بوده و منحرف شده بودند.^{۸۷}

نقل قول فوق نشان می‌دهد که چگونه علمای امامیه در درون جامعه تشیع با وضعیت دشواری مواجه شده بودند. دیگر آن که عنوان مهدی با دلالت ضمنی بر سرانجام‌شناسی جهان از القاب دیگر امام دوازدهم چون قائم و حجت، از معروفیت بیشتری برخوردار بوده است. حدیث مهدی، تا اواخر قرن چهارم (اوایل قرن دهم میلادی) حتی در میان اهل سنت پذیرش همگانی داشت. آنان علی علیه السلام را همان شخصیت بی‌همتایی می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسرار باطنی دین را به او آموخت و به وی انتقال داد. در حقیقت، روشن‌سازی آغازین واژه مهدی بر ویژگی بعدی امام دوازدهم تأکید می‌کرد. اما تأکید بر نقش نجات بخشی آن حضرت، تأیید امامت امام غایب در برابر اشکالاتی بود که مخالفان امامیه مطرح می‌کردند. بنابراین، مهدویت امام دوازدهم برجسته‌ترین ویژگی تشیع اثنا عشری شد. تنها او توانایی برقرارسازی ایمان حقیقی را در جامعه بشری دارد و تنها او می‌تواند جهان را از شر مستکبران ظالم در آخر الزمان رهایی بخشد. این اعتقاد، امامیه را یاری داد تا در برابر حکومت ظالمانه خلفا استقامت کنند.

در این میان، شیعیان به نواب منصوب امام مراجعه کردند. نواب امام عصر علیه السلام متولیان دستورهای او در دوران غیبت بوده و هستند و چنان که خواهد آمد، مسئولیت‌های بسیار سنگینی را در گردآوری داده‌های لازم و ایجاد رابطه معنوی با امام غایب برعهده داشته‌اند تا امید به امام زمان زنده را در دل‌ها نگه دارند و به شیعیان بیاموزند و پیوسته یادآور شوند که هیچ عملی با فضیلت‌تر از معرفت امام وجود ندارد؛ زیرا «آن کس که امام خود را بشناسد و قبل از قیام صاحب‌الامر بمیرد، چون کسی است که در ارتش امام و تحت لوای او می‌جنگد»^{۸۸} در ادامه، متون مقدس را که درباره امام دوازدهم نگارش یافته، بررسی خواهیم کرد. این متون به بررسی ویژگی‌های امام مهدی علیه السلام در مذهب امامیه می‌پردازد.

ولادت معجزه گونه مهدی علیه السلام امامیه

به طور کلی، ولادت امامان جایگاه مهمی در تاریخ قدیسان شیعه دارد، زیرا هیچ یک از منابع تاریخی آن‌چه را متون مقدس امامیه برایمان حفظ کرده‌اند، گزارش نمی‌دهند. به علاوه، اگر آثار تاریخی به جا مانده از امثال شیخ مفید در شرح روی داده‌های خارق‌العاده پیرامون تولد امامان را بنگریم، این آثار در مقوله شرح حال اولیا و قدیسان قرار می‌گیرد. در آثاری که شیعیان خود در سیره امامان نوشته‌اند، بسیار دشوار است تا خط متمایزی را بین این دو نوع نوشتار ترسیم کنیم؛ زیرا ماجراها معمولاً با داستان‌های مشابهی احاطه شده است که صوفیه درباره اولیا و مرشدان و اقطاب خود دارند. در مطالعه زندگی امامان شیعه به ویژه امام دوازدهم بر منابعی تکیه می‌کنیم که نمی‌توان آنها را صرفاً تاریخی و یا منحصرأ تاریخ اولیا و قدیسان دانست. با وجود این، منابع بررسی شده برای فهم دوره برجسته شدن نقش نجات‌بخشی مهدی در مذهب امامیه اهمیت فراوان دارد. بسیاری از علما که با تکیه خاص به منابع غیرامامی به تفسیر امامی ایده مهدویت پرداخته‌اند، به این متون توجه نکرده‌اند. نوشتارهای امامیه در این موضوع، کلید فهم نیروی اعتقادی به شخصیت انسان معصوم والایی است که دیر یا زود جهان را با عدالت پر می‌کند. این وجود مقدس، کسی جز امام دوازدهم شیعیان نیست. از این‌رو، شایسته است تحلیل جامع و بحثی جدی را به خود اختصاص دهد.

اهمیت ولادت امامان معصوم را به وضوح در احادیثی که درباره ماهیت وجودی و خلقت آنان روایت شده، می‌توان ملاحظه کرد. امامان بی‌شبهت به دیگر مردم خلق شده از خاک نیستند، بلکه ابتدا در اشکال نوری آفریده شدند. آنان بسیار قبل از آن که عالم به وجود آید، به حمد و ستایش خدا مشغول بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی طولانی خطاب به دخترشان حضرت فاطمه علیها السلام فرموده‌اند:

- در واژه‌شناسی امامت، حجت خدا، شایسته‌ترین مرجع ولایت و خلافت الهی در زمین بوده و دلیل وجود ذات باری است. - اعتقاد به امام منجی و دارای علم لدنی، به هدف استقرار عدالت راستین اسلامی در میان مستضعفان حتی قبل از قرن چهارم قمری (دهم میلادی) در میان مسلمانان چنان شایع بود که در دهه‌های آخر حکومت اموی، الهامات و اندیشه‌های بسیاری را تسخیر کرد

ای دخترم، خدای سبحان جل و علا، نگاهی به ساکنان زمین افکند و پدرت را به پیامبری برگزید. آن گاه نگاه دومی انداخت و شوهرت علی علیه السلام را انتخاب نمود و او را برادر و وصی من قرار داد. سپس نگاه سومی انداخت و تو و مادرت را برگزید و شمارا دو بانوی زنان عالم کرد. آن گاه نگاه چهارمی انداخت و دو پسر را انتخاب نمود و آن دو را دو سرور جوانان اهل بهشت قرارداد.^{۸۹} سپس خدا در خلقت امامان چهره به عالم گشود و نگاهش اهل بیت علیهم السلام را آفرید که منبع اصلی حقیقی رحمت الهی به شمار می آیند. بنابراین، در شبی که امام به دنیا می آید، هیچ کودکی به دنیا نمی آید، مگر آن که از مؤمنان باشد و اگر مشرک در آن شب زائیده شود، خدا آن را به برکت امام تازه به دنیا آمده به مؤمن مبدل می سازد.^{۹۰} ولادت امام دوازدهم مهدی موعود و افضل امامان،^{۹۱} به اندازه ولادت موسی و عیسی و حتی فراتر و مهم تر از آنها معجزه گونه است.^{۹۲}

ابن بابویه و شیخ طوسی داستان ولادت امام دوازدهم را به تفصیل بیان کرده اند،^{۹۳} اما شیخ مفید گزارش معجزه گونه ولادت امام عصر علیه السلام را در ارشاد نیاورده است. شیخ مفید در بین علمای اولیه امامیه، نوشتارهایش را با متانت و عینیت ظاهری ارائه می دهد. شاید توجیه پذیر باشد که ضرورتی نمی دیده تا پای جای پای ابن بابویه گذارد و در تنظیم اثرش درباره امام دوازدهم هدف متفاوتی را دنبال کرده است. وی کوشیده تا شیعیان سرگشته را به وجود مبارک امامشان مطمئن سازد. چنان که خواهیم دید، شیخ مفید، نوشتارهای ابن بابویه را حتی در موضوعاتی که به اصول دین و مذهب هم مربوط می شود، بدون نقد نمی پذیرد. شیخ طوسی که در مکتب شیخ مفید تحصیل کرده بود، در نگارش اثرش در موضوع غیبت جای پای شیخ مفید گذاشت و هدف او را دنبال کرد و مطالبی را در اثرش گنجانید که برای زندگانی معنوی وفاداران و معتقدان به امامت امام دوازدهم علیه السلام مفید است.^{۹۴}

پیش از این، به ملیت حضرت مهدی علیه السلام و مادر آن حضرت در بحث پیرامون شهادت امام عسکری علیه السلام پرداختیم. بنابر این حدیث، آن حضرت از کنیزی به نام نرجس به دنیا آمد. نرجس از روم شرقی بود. در این باره باز هم شیخ مفید از کنیز بودن، یا رومی بودن نرجس سخنی به میان نمی آورد. شیخ حسین بن عبدالوهاب، نویسنده دیگر شیعی که احتمالاً معاصر او بوده، معتقد است که مادر امام کنیز بوده و می افزاید که بسیاری از گزارش های موثق را بررسی کرده و ملاحظه نموده که نرجس کنیز حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام و عمه امام عسکری علیه السلام بوده که در خانه اش دیده به جهان گشوده و رشد و نمو کرده است. روزی امام هادی علیه السلام امام دهم، او را می بیند و اعلام می دارد از او شخصیتی به دنیا خواهد آمد که حامل فیض الهی است.^{۹۵}

نکته مهم دیگر آن که مقایسه های فراوانی بین ولادت امام مهدی علیه السلام

و تولد موسی صورت گرفته و تشابه محیط هایی که نرجس و مادر موسی با آنها مواجه بودند، با هم بررسی شده اند. امامیه نقل می کنند که هم موسی علیه السلام و هم مهدی علیه السلام با وجود تهدید حاکمان زمان دیده به جهان گشودند؛ زیرا حاکمان جور آگاه شده بودند که ظهور این دو به حکمرانی آنان خاتمه می دهد. در نتیجه، خدا، که عالم به اسرار خفی و روی داده های آینده است، تمهیدات خاص خود را در مورد مادران آنها به عمل آورد تا بارداری آنان را تا زمان ولادت مخفی نگه دارد. داستان ولادت حضرت مهدی علیه السلام به سبک شرح حال قدیسان امامیه به زیبایی بیان شده است. گزارش آن در منابع ما قدری متفاوت می نماید، اما به قدیمی ترین گزارش که ابن بابویه آن را ثبت و ضبط کرده، تکیه می شود. نقل زیر، به خواننده در موضوع ولادت امام دوازدهم احساس مقدسی می دهد و روشی را که امامیه در مورد آخرین امام خود تصور می کنند، باز می تاباند. او تنها امام مشروع بعد از امام عسکری علیه السلام است و تنها شخصیتی به شمار می رود که از طریق او حقیقت و عدالت بار دیگر به پیروزی خواهد رسید. علاوه بر آن، این گزارش موقعیت ممتاز امام را که از کودکی با قدرت معجزه همراه بوده، نشان می دهد و او را قادر می سازد تا سرنوشت حقیقی امت را درک کند و منجی آخرالزمان گردد. بدون آن که آموزه های امامیه را درباره امام قائم و مهدی درک کنیم، مشکل است بتوانیم هدف چنین روایات مقدسی را بفهمیم.

ابن بابویه روایتی را از حکیمه نقل می کند که جایگاه بسیار قاطعی دارد، زیرا او شاهد ولادت امام دوازدهم علیه السلام بوده است. منابع نشان می دهند که حکیمه بسیار مورد احترام و تکریم امامان دهم و یازدهم قرار داشته و صاحب علوم باطنی بوده است. او را این گونه توصیف می کنند:

از علوم باطنی امامان بهره مند بود و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام از کار گزاران و ابواب (وسایطی که با امام غایب در ارتباط بودند) امام دوازدهم علیه السلام به شمار می آمد.^{۹۶}

حکیمه می گوید:

در سال ۲۵۵ قمری در شب پانزدهم شعبان (هفتم مرداد ۲۴۹ شمسی و ۲۹ ژوئیه ۸۷۰ میلادی) ابو محمد علیه السلام (امام یازدهم)، با این پیام مرا فراخواند: «ای عمه، امشب پانزدهم شعبان است.^{۹۷} افطار را با ما صرف کن! هر آینه، خداوند متعال، در آینده ای نزدیک، حجت خود را در زمین ظاهر خواهد ساخت و او حجت خدا بر زمین و جانشین (امامت) خواهد بود.» از شنیدن این جریان بی اندازه مسرور شدم. لباس هایم را پوشیدم و با شتاب خود را به محضر ابو محمد رساندم. او در حیاط منزلش نشسته بود. از آن حضرت پرسیدم: «مادر این کودک کیست؟» او فرمود: «نرجس.» گفتم: «جانم فدایت! ولی آثار بارداری در او وجود ندارد.» امام فرمود: «به همین دلیل است که (تنها) به شما گفته ام.» بنابر این وارد شدم و به آنها سلام کردم و جای گرفتم. نرجس پیش آمد و کفش هایم را

از پای در آورد و گفت: «ای بانوی من و بانوی خاندانم، امشب حالتان چگونه است؟» من پاسخ دادم: «شما بانوی من و بانوی خاندان هستید.» او متوجه منظورم نشد و پرسید: «عمه جان، چه می فرمایید؟» به او گفتم: «دخترم، امشب خداوند متعال پسری به شما عطا می فرماید که مولای این جهان و آن جهان خواهد بود.» چهره مبارکش از حیا سرخ شد. پس از آن که نمازهای مغرب و عشا را به جا آوردم، افطار کردم و دراز کشیدم. نیمه شب از خواب برخاستم و نمازهای شب را ادا کردم. چون از نماز فارغ شدم، او (نرجس) هنوز در خواب بود، بی آن که اثری از وضع حمل در او دیده شود. آن گاه نشستم و به تعقیبات نماز مشغول شدم، پس از آن دوباره دراز کشیدم. دوباره وحشت زده بیدار شدم، ولی او هنوز خواب بود. پس از لحظاتی از خواب برخاست. نمازهایش را خواند و دوباره به خواب رفت. تردید کردم (در مورد آن چه ابو محمد انتظار می کشید) و در همان حال ابو محمد از جای خود مرا صدا زد «ای عمه! عجله مکن، امر نزدیک است (الأمر قریب).» بنابراین نشستم و سوره های حم سجده و یس^{۹۸} را تلاوت کردم. در همان لحظات، او (نرجس) با هوشیاری از خواب برخاست. من به سوی او دوان شدم و گفتم: «بسم الله علیک! - نام خدا بر تو باد! آیا چیزی احساس می کنی؟» او پاسخ داد: «عمه جان، آری!» بدو گفتم: «خود را جمع کن و آرامش دل به دست آر!» در عین حال در آن لحظه خواب بر ما چیره شد. پس از آن با صدای مولایم از خواب برخاستم و چون پوشش را از او بر گرفتم، حضرتش (که درود خدا بر او باد!) را دیدم به حال سجده بر زمین افتاده بود (و مواضع سجده اش با زمین در تماس بود).^{۹۹} او را بر دامان گرفتم و متوجه شدم پاک و تمیز است.^{۱۰۰} ابو محمد مرا صدا زد و گفت: «عمه جان، پسرم را نزد من آر!» او را نزد ابو محمد بردم. او را در آغوش گرفت، دستانش را زیر پشت او نهاد و پاهایش را به سینه چسباند و زبان خود را در دهانش نهاد و با آرامی دستهایش را به چشمان، گوش ها و آرنج هایش کشید. آن گاه کودک لب به سخن گشود و گفت: «شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست. او یکتاست و شریک و انبازی ندارد. شهادت می دهم محمد ﷺ پیامبر خداست.» سپس بر امیر المؤمنین علی علیه السلام درود فرستاد و بر دیگر امامان، یکی پس از دیگری تا به نام پدرش رسید. آن گاه از ادامه سخن باز ایستاد.

ابو محمد فرمود: «عمه جان، او را نزد مادرش بر تا وی را سلام گوید و سپس او را به من باز گردان!» او را نزد مادرش بردم. بدو سلام کرد و دوباره او را به سوی امام بازگرداندم و نزدش گذاشتم. آن گاه امام فرمود: «عمه جان، هفت روز دیگر برای دیدارمان بیا!» روز بعد بدان جا رفتم و ابو محمد را سلام گفتم و پرده را بالا زدم تا مولایم را ببینم. ولی او را ندیدم. از ابو محمد پرسیدم: «جانم به فدایت، بر سر مولای من چه آمده؟» او فرمود: «عمه جان، او را به همان کسی سپردم که مادر موسی فرزندش را بدو سپرد.» روز هفتم آمدم و به امام سلام کردم و نشستم. امام فرمود: «پسرم را نزد من بیاور!» مولایم را نزد او بردم. او را قنداق کرده بودند و امام آن چه را روز اول انجام داده بود، تکرار کرد...^{۱۰۱}

مقایسه دیگری که بین مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام بسیار مطرح می شود، به قدرت تکلم آن حضرت در زمان تولد اوست، چنان که قرآن کریم آشکارا به تکلم مسیح بن مریم در گهواره می پردازد.^{۱۰۲} این دو بزرگوار که هر دو حجت خدایند، در کودکی هم چون انسان رشید و بزرگ شده و نمو یافته، از توانایی سخن گفتن برخوردار بوده اند.

از احمد بن اسحاق، دست یار امام عسکری علیه السلام، روایت می شود که پس از تولد امام دوازدهم علیه السلام از امام عسکری علیه السلام پرسید: چگونه می توان به امامت کودک او پس از آن حضرت اطمینان یافت یا به تعبیر خودش «نشانه ای که مردم را به امامت کودک امام مطمئن سازد، چیست؟» بلافاصله کودک لب به سخن باز کرد و گفت: «من بقیة الله (آخرین حجت خدا) بر روی زمینم و منتقم دشمنان اویم.»^{۱۰۳}

مقایسه دیگری که بین مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام بسیار مطرح می شود، به قدرت تکلم آن حضرت در زمان تولد اوست، چنان که قرآن کریم آشکارا به تکلم مسیح بن مریم در گهواره می پردازد. این دو بزرگوار که هر دو حجت خدایند، در کودکی هم چون انسان رشید و بزرگ شده و نمو یافته، از توانایی سخن گفتن برخوردار بوده اند.

این امر درست همانند نشانی است که عیسی در گهواره انجام داد تا از طریق اعجاز رسالت خود را اثبات کند. مهدی علیه السلام نیز حجیت امامت خود را به همان صورت بیان کرد. امامیه معتقدند که هر دو حجت خدایند و توانایی‌های خود را با معجزه در میدان عمل اثبات می‌کنند.

ظهور معجزه گونه مهدی علیه السلام در مراسم حج

حضور حضرت مهدی علیه السلام در مراسم حج از خصوصیات آن امام به شمار می‌آید. مکه نه تنها نقطه آغازین قیام آن حضرت در آخرالزمان محسوب می‌شود، بلکه هم‌چنین (چنان‌که بعضی از شیعیان معتقدند) اقامت‌گاه آن بزرگوار به شمار می‌رود. در حدیث شاذ و نادری روایت می‌شود که صاحب‌الزمان علیه السلام خانه مخصوصی به نام «بیت‌الحمد» (خانه ستایش) دارد و چراغی درخشان از زمان ولادت آن حضرت تا زمان قیام آن بزرگوار با شمشیر در آن روشن است.^{۱۰۴} حدیث دیگری خانه حضرت مهدی علیه السلام را بین کوه‌های مکه و طائف ذکر می‌کند.^{۱۰۵} شیعیان معتقدند که اعم از این‌که خانه آن حضرت در مکه باشد یا غیر آن، حضرت همه ساله برای انجام مناسک حج به مکه می‌روند. شیخ طوسی در روایتی نقل می‌کند که شخصی به نام علی بن ابراهیم فدکی در حین طواف مکه متوجه جوانی شده که گروهی از مردم سیمای درخشان او را احاطه کرده بودند و او با فصاحت تمام با آنها سخن می‌گفت. فدکی از شخصی که در آن‌جا ایستاده بود، از هویت آن جوان خوش‌سیمای پرسید و جواب شنید: «او پسر فرستاده خداست که روزی در سال برای پیروان خود ظهور می‌کند و با آنها سخن می‌گوید».^{۱۰۶}

منابع امامیه در مورد امام دوازدهم از چنین احادیثی مشحونند و همه بر یک موضوع تأکید دارند که حج هر ساله با حضور یکی از اعضای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که موعود منتظر انتهای تاریخ است، برگزار می‌شود. اکثر این احادیث، به صورت یک‌نواخت به پایان می‌رسد؛ یعنی روایت با مرد جوانی (امام) خاتمه می‌یابد که از شخصی می‌پرسد (در اکثر موارد راوی حدیث) آیا شخصی را که با او صحبت می‌کند، می‌شناسد و آن شخص جواب منفی می‌دهد و مرد جوان با این آگاهی ادامه می‌دهد: «من قائم زمانم، من همان کسی هستم که زمین را با عدالت و مساوات پر می‌کنم. زمین هرگز از حجت خدا خالی نیست و مردم در هیچ زمانی نمی‌توانند بدون او باقی بمانند.»

اهمیت مکه به عنوان مقدس‌ترین حرم مسلمین جهان روشن می‌نماید و انتخاب آن به صورت اقامت‌گاه امام دوازدهم یا زیارت‌گاه آن حضرت (به ویژه در فصل حج) مشخص است، به ویژه چون ظهور مجدد او به عنوان مهدی علیه السلام نیز از مکه شروع می‌شود. در احادیث پیش دیدیم که ظهور امام دوازدهم را روز عاشورا برشمرده‌اند و انتظار می‌رود که اقامت‌گاه او یا ظهور مجدد او از کوفه یا کربلا باشد؛ دو مکانی که در بعضی از احادیث اصالت متأخری دارند، ولی آنها نقش امام دوازدهم را به صورت قائم علوی محدود می‌سازد، در حالی که گویا تأکید بر مکه تأثیر گسترده‌تری دارد، به ویژه اگر توجه کنیم در نوشتارهای متأخرتر امامیه او را تنها مهدی حقیقی می‌دانند

که پیش از قیامت ظهور می‌کند، چنان‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده داده و او کسی نیست جز از اعقاب حسین بن علی علیه السلام. به احتمال فراوان، خروج دیگر فرزندان علی علیه السلام از این حوزه و تأکید بر مهدویت فرزندی از اعقاب حسین علیه السلام و فاطمه علیه السلام راهی بود که دعوی مهدویت حقیقی امام دوازدهم را اثبات می‌نمود، گرچه بسیاری از دیگر اعقاب حسین علیه السلام را دیگر گروه‌های شیعی در فاصله بین محمد حنفیه (نخستین مهدی رسمی) و امام دوازدهم مهدی موعود علیه السلام تلقی می‌کردند. امامیه اعتقاد دارند که چون حسین علیه السلام از دست امت رنج فراوان برده، خداوند متعال بدو پاداش داد و یکی از اعقابش را به عنوان سلطان عالم برگزید که حجت خلق خدا بر تمام امت و نه فقط شیعیان باشد.^{۱۰۷}

بنا به حدیث دیگری، شخصی که امام دوازدهم را در مکه دیده بود، از زمان ظهور حضرتش جويا شد. امام پاسخ فرمود که هرج و مرج و اغتشاش عمومی در جهان، علامت ظهور اوست. در آن زمان او راهی مکه خواهد شد و در کعبه خواهد ماند و مردم درخواست دارند که امامی برای آنها منصوب شود. بحث ادامه می‌یابد تا آن‌که شخصی از میان این گروه برمی‌خیزد و به امام می‌نگرد و آن‌گاه می‌گوید: «ای مردم، این مهدی علیه السلام است، به او بنگرید!» آن‌گاه مردم دست مبارکش را می‌گیرند و با او در بین رکن و مقام (دو نقطه مقدس در حرم کعبه) بیعت می‌کنند، گرچه تا آن زمان در ناامیدی به سر بردانند.^{۱۰۸}

نتیجه‌گیری

شهادت امام عسکری علیه السلام دوره‌های حساس را در تاریخ تشیع اثنا عشری نشان می‌دهد. موضوع جانشینی آن امام، نه تنها امامیه را به چندین فرقه تقسیم کرد، بلکه مباحث چندی را در آیین امامت مطرح ساخت. بقای نهایی قطعی در میان فرقه‌های امامیه، تا اندازه فراوان به دلیل شناسایی اقتدار سفرای امام غایب که مسئولیت وحدت امامیه و رهبری آنها را در دوره شکل‌گیری تشیع دوازده امامی داشتند، صورت گرفت. در طول این دوره، نقش امام دوازدهم به صورت قائم، صاحب‌الامر و حجت و فراتر از همه مهدی، تبیین و تعریف گردید. غیبت امام دوازدهم دشوارترین و جدی‌ترین دوره را در زندگی نواب اربعه آن حضرت به وجود آورد که با انتقادات درونی و برونی جامعه تشیع مواجه گردید.

تأکید بر مهدویت امام دوازدهم همراه با قائمیت آن حضرت، تأخیر در ظهور و قیام حضرتش را توجیه می‌کند و نقش جهانی آن امام بزرگوار را به عنوان منجی انسان ارتقا می‌بخشد، ولی برای چه مدت و تا چه حد متکلمان و علمای امامیه توانسته‌اند به گونه‌ای مؤثر امامت حجت غایب را تأیید و اثبات کنند؟ این موضوع به استدلال‌های عقلی و نقلی فراوانی نیاز دارد که در طول قرون وسطا، امامیه شیعی آن را فراهم آورده‌اند. توجیه غیبت امام دوازدهم کوشش‌های فکری و تلاش‌های عقلانی و علمی امامیه را در طول سال‌های بعدی غیبت به خود مشغول ساخته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مقاله حاضر ترجمه فصل دوم کتاب امام مهدی (عج) منجی اسلام به شمار می‌رود که به زبان انگلیسی نگارش یافته است. روش‌شناسی پژوهش اثر مذکور تحت عنوان «امام مهدی (عج) منجی اسلام (۱)» در صفحات ۹۹-۱۲۲ فصل‌نامه علمی - تخصصی انتظار موعود، سسال سوم، شماره دهم، زمستان ۱۳۸۲ و فصل اول آن تحت عنوان «منجی اسلام (۲)» در صفحات ۱۵۳-۱۹۶ همان فصل‌نامه سال چهارم شماره یازدهم و دوازدهم بهار و تابستان ۱۳۸۳ منتشر شده است. ویرایش نهایی و فهرست منابع این مقاله، در کتابی که مجموع این مقالات را گرد خواهد آورد، ارائه خواهد شد.
۲. استاد مطالعات مذهبی دانشگاه ویرجینیای امریکا.
۳. استاد دانشگاه علوم پزشکی شیراز.
۴. واژه امامیه در این جا و در دیگر جاها برای شیعیانی به کار می‌رود که خط امامان حسینی را تا امام حسن عسکری (عج) از طریق امام علی بن موسی الرضا (عج) پذیرفتند و پس از آن، امامت امام دوازدهم را قبول کردند و گروه شیعیان اثناعشری را تشکیل دادند. شیخ مفید در میان متقدمان از متکلمان شیعه، دلیل نام‌گذاری امامیه را شیعیانی می‌داند که به ضرورت امامت در اعقاب حسین (عج) از طریق نفس یک انسان معصوم اعتقاد داشتند. (شیخ مفید، فصول، ص ۲۳۹-۲۴۰)، لاهیجی، متکلم بعدی، امامیه را هر گروه شیعی که به معصوم بودن امام اعتقاد دارند، تعریف می‌کند و وجود چنین امامی را ضرورت اجتناب ناپذیر در هر عصری می‌داند. از این رو، لاهیجی می‌افزاید کیسانیه و زیدیه، امامیه نیستند. (گوهر، فصل دهم، بخش سوم، گفتن سوم)، واژه قطعی، که مترادف با امامیه به کار رفته، قدیمی تر و وسیع تر از واژه بعدی است، در حالی که اثناعشریه خیلی بعد از آن مورد استفاده قرار گرفته است. (در این باره نک: شیخ مفید، ارشاد)
۵. همان، ص ۶۷۰.
۶. اصفهانی، مقاتل، ص ۱۴۰ و ۱۵۷، نویسنده در گزارش خود درباره نفس زکیه به روشنی یادآوری می‌کند که پس از آن که اکثر شیعیان، به غیر از امام صادق (عج) به نفس زکیه عنوان مهدی دادند، او حکومت علویان را استقرار بخشید. امام صادق (عج) پیروزی سفاک و پس از او منصور عباسی را در این ماجرا پیش‌بینی کرد. منصور به او و برادرش ابراهیم دست یازید. این اقدام آنان بدین جهت صورت گرفت که در آغاز هر دو با او بیعت کرده بودند و اکنون به دلیل رقابت آنها در امر خلافت هراسان بودند.
۷. نوبختی، فرق، ص ۹۴؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۶۲ و ۱۴۵.
۸. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۵۴؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۳۳؛ ابن‌بابویه، کمال، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۰.
۹. فرق، ص ۷۹.
۱۰. ملل، ج ۱، ص ۱۷۰.
۱۱. مسعودی، مروج، ج ۸، ص ۴۰.
۱۲. کمال، ج ۱، ص ۱۲۴.
۱۳. نام مادر امام دوازدهم (عج) در مأخذها به عنوان گوناگون ثبت شده است: صیقل، ریحانه، سوسن و نرجس.
۱۴. کمال، ج ۲، ص ۱۵۲.
۱۵. همان.
۱۶. خاندان، ص ۱۰۸؛ فرق، ص ۷۹؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۴۱ به بعد.
۱۷. تفصیل شرح زندگانی و آثارش را در خاندان، ص ۱۲۵ به بعد ملاحظه کنید. مقدمه هلمرت ریتز (Helmert Ritter) بر کتاب فرق و مأخذ آن را در مورد زندگی نوبختی را ببینید!
۱۸. این واژه معمولاً به دلیل، گواه و نشانه ترجمه می‌شود. در واژه‌شناسی امامت، به حجت اشاره شده، یعنی نشان و حجت خدا در زمین، افزون بر این مفهوم ضمنی که او «مرجع شایسته» ای است که ولایت و خلافت الهی را در روی زمین برعهده دارد و دلیل وجود ذات باری و گواه وحی ربانی بر زمین است. (نک: فضل اول، پاورقی ۲۴)
۱۹. این عنوان با دشواری به انگلیسی ترجمه می‌شود. فیزی (Fyze) در ترجمه «اعتقادات» ابن‌بابویه، آن را «حامی» ترجمه کرده است و چون عنوان کامل آن قائم بامر الله کسی که از امر خدا حمایت می‌کند است و چنانکه در زیر بحث خواهد شد، من با توضیحات علامه مجلسی درباره این لقب موافقم که در مورد یکی از احادیث اصلی در کتاب کافی ارائه کرده است. روایت به اسناد خود از امام پنجم حضرت محمدباقر (عج) که از او درباره قائم سؤال شد، نقل شده است. امام باقر (عج) با دست به پسرش حضرت صادق (عج) زد و گفت: «به خدا این شخص قائم است». راوی می‌افزاید وقتی امام باقر (عج) شهید شد، حدیث را برای امام ششم حضرت صادق (عج) نقل کردم. او فرمود: «صحیح است. شاید شما باور نداشته باشید که هر امامی که پس از امام قبلی می‌آید، قائم نباشد». (کافی، ج ۲، ص ۱۱۴) مجلسی در تبیین واژه قائم که در چنین روایاتی آمده، منظور از آن را «قائم بالجهد» می‌داند؛ کسی که با شمشیر قیام می‌کند و این در مورد تمام امامان مصداق دارد. مجلسی می‌افزاید: «این راهی بود که امامان آن را برگزیدند تا شیعیانی را که در انتظار امامان برای قیام علیه خلفای جور بودند، را ناامید نکرانند». (نک: همان صفحه از کتاب کافی)
۲۰. فرق، ص ۷۹-۸۰؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۰؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۴۱؛ کمال، ج ۱، ص ۲۴؛ شیخ مفید، فصول مختاره، ص ۲۵۹.
۲۱. فرق، ص ۸۱-۸۰؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۰؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۶۲ و ۱۴۲؛ فصول مختاره، ص ۲۵۹.
۲۲. فرق، ص ۸۲؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۰؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۴۳؛ فصول مختاره، ص ۲۵۹.
۲۳. رجال کشی، ص ۵۲۰؛ رجال نجاشی، ص ۲۱۹.
۲۴. Louis Massignon, La Passion de Husayn Ibn Mansur Hallaj (Paris, ۱۹۷۵).
- شیخ طوسی، فهرست، ص ۷۲ به بعد؛ قمی، کنی، ج ۲، ص ۹۶.
۲۵. فرق، ص ۸۲؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۱؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۴۲؛ فصول مختاره، ص ۲۵۹. در مورد احادیث مربوط در این موضوع نک: کافی، ج ۲، ص ۶۸.
۲۶. ماسینیون، به اهمیت مباحثه که در ۲۱ ذی‌الحجه سال دهم قمری (دوم فروردین سال دهم شمسی / ۲۲ مارس ۶۳۲ میلادی) صورت گرفت، می‌پردازد. در این باره، پیامبر (ص) علی، فاطمه، حسن و حسین (عج) شرکت داشتند. از این رو، چون هم‌راهان

- این واقعه که در قداست شیعی از بزرگ‌ترین اهمیت‌ها برخوردارند، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام پسران امام علی علیه السلام هستند که امامت در آنها یکی پس از دیگری قرار گرفته است. این امتیاز و موهبت فقط به این دو برادر محدود شده است. ۲۷. فرق، ص ۸۳-۸۴: فضول مختاره، ص ۲۵۹؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۱؛ می‌افزاید که مردم معتقد بودند که حتی امام عسکری علیه السلام (العیاذ بالله) طبیعتی نادرست اما پنهان داشت، درحالی‌که جعفر آشکارا تک‌تبار بود.
۲۸. فرق، ص ۸۵-۸۴؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۱.
۲۹. فضول مختاره، ص ۲۵۹-۲۶۰.
۳۰. Passion، ۱: ۳۵۵.
۳۱. فرق، ص ۸۵؛ ملل، ج ۱، ص ۱۸۱؛ فضول مختاره، ص ۲۶۱.
۳۲. فرق، ص ۸۷؛ فضول مختاره، ص ۲۶۱؛ ملل، ص ۱۷۱؛ این فرقه را به حساب نمی‌آورد، ولی در ارائه اصول اعتقادات فرقه بعدی به این گروه اشاره می‌کند.
۳۳. فرت، دوره‌ای که بین پایان یک پیامبر و ظهور پیامبر دیگر است و دقیق‌تر، به دوره بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق می‌گردد. (نک: کمال، ج ۲، ص ۳۷۱ به بعد)
۳۴. فرق، ص ۸۷؛ فضول مختاره، ص ۲۶۰؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۵۱، ۳۳؛ ۱۴۵؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۱ می‌افزاید که این گروه تأکید داشتند که امام عسکری علیه السلام فرزندی ندارد، از این رو، ادعای آنان را که به بارداری کنیزش معتقد بودند، نپذیرفتند و کسی را بعد از او امام کردند.
۳۵. فرق، ص ۸۷؛ فضول مختاره، ص ۲۶۰؛ ملل و طوسی از این گروه (فرقه اسمی نمی‌برند).
۳۶. فرق، ص ۹۰؛ ملل، ج ۱، ص ۱۷۲؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۳؛ فضول مختاره، ص ۲۶۰.
۳۷. نهج البلاغه، تحقیق شیخ محمد عبده، ج ۳، ص ۲۷؛ خطبه ۱۴۷، دارالمعرفه، بیروت.
۳۸. کافی، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۶۱؛ کمال، ج ۲، ص ۳۶۱؛ چندین حدیث را در باره این متنوع روایت می‌کند: بحث زیر را در مورد این موضوع ببینید.
۳۹. او از افسران ارشد عباسیان بود که در سال ۲۰۰ (۴-۸۷۳) درگذشت.
۴۰. فرق، ص ۹۳-۹۴؛ فضول مختاره، ص ۲۵۹؛ این حزم، این فرقه را قطعی می‌شمرد که بنا به گفته او، به امامیه رافضی متعلقند. (نک: Heterodoxies, p. ۲۷) ملل از این فرقه نامی نمی‌برد.
۴۱. در مورد امامت پسر بزرگ‌تر نک: رجال کشی، ص ۲۸۲.
۴۲. آیین امامت اسماعیلی در مورد دو برادر و تفسیر آنها را از این موضوع مقایسه کنید. بنا به عقاید ایشان، امام حسن علیه السلام «امام المستودع» بود، یعنی امامت به طور موقت به او واگذار شد و امام حسین علیه السلام «امام المستقر» بود یا «امام مقرر» یعنی امامت دائمی با او بود. به همین دلیل امامت در اقطاب او وراثت یافت. همین مورد در خصوص این گروه با تفسیری گوناگون مصداق داشت. نک: هفت باب ابواسحاق، ترجمه و تصحیح Ivanow، ص ۲۲، بیثی ۱۹۵۹ میلادی.
۴۳. فرق، ص ۹۳.
۴۴. فضول مختاره، ص ۲۶۰.
۴۵. خاندان، ص ۱۵۴.
۴۶. Reconstruction of last work of al-Masudi in the Tariff Khalidi, Islamic Historiography. The histories of Masudi (Albany : SUNY / ۱۹۷۵)، especially pp. ۱۵۸-۱۵۵.
۴۷. چارچوبی که بدعت‌گزاران مسلمان آثار خود را در ملل تصنیف کرده‌اند، در مقدمه watt بر کتاب Formative Period، ص ۳ به بعد خلاصه شده است.
۴۸. قبل از آن ابومسلم خراسانی در دوران تبلیغات و انقلاب عباسیان،

- این عبارت را به دلایل مشابه به کار برده بود. (نک: غلام‌حسین یوسفی، ابومسلم، سردار خراسان، ص ۵۰، مشهد ۱۳۴۴ شمسی)
۴۹. ملل، ج ۱، ص ۱۷۲.
۵۰. Heterodoxies, p. ۲۷.
۵۱. در مورد مواضع واقفیه نک: مقالات، ج ۱، ص ۱۰۰؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۹۹ و ۱۴۲؛ فرق، ص ۹۷. در مورد موقعیت قطعیه نک: مسعودی، مروج، ج ۸، ص ۴۰؛ بغدادی، فرق، ص ۲۳؛ اسفرائینی، تبصره، ص ۴۲. نویسنده آخری قطعیه را اتنا عشری دوازده امامی می‌خواند.
۵۲. کمال، ج ۱، ص ۱۲۷.
۵۳. ابن‌هشام این واژه را برای مشخص‌سازی قطعیه به کار نمی‌برد، ولی مسعودی در مروج، ج ۷، ص ۴۰؛ بغدادی، فرق، ص ۶۳؛ اسفرائینی، تبصره، ص ۴۲، این کلمه را استفاده می‌کند. با کمال تعجب و با اثبات اصالت این کلمه بعد از آن، حتی نوبختی این کلمه را برای امامیه به کار نمی‌برد. در مورد تبدیل کلمه از امامیه به اتنا عشریه، به مأخذهای زیر مراجعه شود:
- E.Kolberg, "From Imamiyya to Ithna Ashariyya" in BSOAS, ۵۹ (۱۹۷۶), pt ۳, ۵۲۱.
۵۴. تنبیه، ص ۱۹۸-۱۹۹.
۵۵. ابن‌هشام، فهرست، ص ۲۱۹؛ قسی، کنی، ص ۲۹۳؛ طوسی، فهرست، ص ۱۰۷، این را ذکر نمی‌کند.
۵۶. همان.
۵۷. رجال نجاشی، ص ۳۰۴.
۵۸. ابن‌نديم، فهرست، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ نک: خاندان، ص ۱۱۱. به نظر او انتساب چنین عقیده‌ای به ابوسهل مورد تردید قرار دارد، چون هیچ یک از مأخذهای امامیه متذکر آن نشده‌اند. به احتمال فراوان، باید دیدگاه اولیه او چنین باشد که بعدها تعدیل شده است، ولی مباحثاتی که استدلالات بر آن بنا شده ضعیفند. تصور می‌شود که رهبران بعدی امامیه نظیر ابن‌بابویه چنین عقیده‌ای را در کلامی‌ها برجسته‌شان تصدیق کرده‌اند. نوبختی، با درک موضوع، این دیدگاه را در گزارش چهارده فرقه متذکر نشده، ولی ممکن است ابن‌بابویه عقیده ابوسهل را قبل از نقل آن در کمال، پاک‌سازی کرده باشد. نظر من به تأیید نتیجه‌گیری او درباره ابوسهل گرایش دارد که او ممکن است چنین عقیده‌ای را داشته و بعدها آن را تعدیل کرده و با دیدگاه رسمی امامیه تطابق یافته است.
۵۹. طوسی، الغیبه، ص ۱۴۷.
۶۰. Passion، ۱: ۳۷۱.
۶۱. سوره آل‌عمران، آیه ۴۶.
۶۲. سوره مریم، آیه ۱۲.
۶۳. فضول مختاره، ص ۲۵۸-۲۵۹.
۶۴. طوسی، الغیبه، ص ۲۸۲.
۶۵. همان، ص ۱۲۳.
۶۶. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۱۰ به بعد.
۶۷. طوسی، الغیبه، ص ۲۸۲.
۶۸. نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۳. برای اهمیت عناوین گوناگون مورد استفاده امام دوازدهم، نک: بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۹.
۶۹. کافی، ج ۲، ص ۱۱۴.
۷۰. نعمانی، الغیبه، ص ۱۶۴. جنگ جمل (۳۵ قمری) / ۵۵۶-۶۵۶ میلادی) نماد پیروزی سیاسی علویان است.
۷۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۴. باورقی زیر حدیث هفتم، به باورقی ۲، ص ۸ نیز مراجعه شود.
۷۲. طوسی، امالی، ج ۲، ص ۳۳؛ نک: ابن‌بابویه، علل، ج ۱، ص ۲۱۸ به بعد.
۷۳. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۳، تحقیق فارس حسون، چاپ اول، ناشر: انوار الهندی.
۷۴. مجلسی، بحارالانوار، الغیبه، ص ۵۲، ص ۲۳۶. تحقیق محمد باقر بهسودی، محل چاپ: قم، ۱۴۲۲. ناشر: در احیاء التراث العربی،

بیروت ۱۴۰۳.

۷۵. کفایه، بعد از ۲۸-۲۷-۲۶؛ بحارالانوار، همان.

۷۶. نعمانی، الغیبه، ص ۹۸.

۷۷. کافی، ج ۲، ص ۱۸۰؛ کمال، ج ۲، ص ۴۸.

۷۸. کمال، ج ۱، ص ۱۲۸.

۷۹. همان، ج ۲، ص ۲۶۸؛ ارشاد، ص ۷۰۰. من توفیق یافتم تا یک نسخه تصویری میکروفیلمی از دست‌نویس را در کتابخانه مکه بیت‌الله الحرام (شماره ۴۵) و در کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام نجف در عراق بررسی کنم که در آن حتی زمان ظهور قائم علیه السلام را در روز عاشورا بیان می‌دارد. روایت چنین می‌گوید: «او از مکه در ماه محرم، در روز عاشورا، پس از نماز عصر در سال هزار و دوست خروج خواهد کرد.» (المتقی الهندی، تلخیص، بعد از ۴)

۸۰. کافی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۸۱. احمد زمریدان، بیان حقیقت، ص ۲۲. شیراز ۱۳۵۰ شمسی.

۸۲. کافی، ج ۲، ص ۱۷۶؛ نک: نعمانی، الغیبه، ص ۷. که روایتی را از امام علی علیه السلام می‌آورد و در آن به کمیل بن زیاد، از شاخص‌ترین یاران خود، درباره ضرورت حضور حجت خدا در زمین فرموده‌اند که حجت یا ظاهر المعلوم (آشکار، شناخته شده) یا خائف المغمور (پنهان، ناشناخته) است.

۸۳. نعمانی، الغیبه، ص ۶۸.

۸۴. همان، ص ۷؛ کمال، ج ۲، ص ۳۶۱-۳۶۲؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۲۲.

۸۵. کافی، ج ۲، ص ۲۱۳؛ رجال کشی، ص ۳۲۰-۳۲۱.

۸۶. کمال، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۸.

۸۷. همان، ج ۱، ص ۷۳.

۸۸. نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۹.

۸۹. اخبیة الموثق الخوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۶۷؛ نجف ۱۳۶۷. نویسنده سرآمد شاگردان مفسر بزرگ زمخشری است. در میان محدثان سنی، خوارزمی بسیاری از احادیث نامعمول شیعی را می‌پذیرد و نقل می‌کند. این اصل برخی از علمای امامیه را رهنمون ساخته تا کتابش را یکی از مأخذهای مهم خود بررسی کنند.

۹۰. امالی، ج ۲، ص ۲۶. بخش چهارم.

۹۱. حلی، نافع، فصل ۲۱۱، ص ۷۸.

۹۲. کمال، ج ۲، ص ۹.

۹۳. همان، ج ۲، ص ۹۸-۹۸.

۹۴. طوسی، الغیبه، ص ۱۲۴-۱۲۸.

۹۵. عیون، ص ۱۲۷. در مقدمه‌ای بر این چاپ محمد علی آوردآبادی می‌گوید که شیخ با دو شریف مشاوره کرد: شریف مرتضی و شریف رضی که هر دو از شاگردان و مریدان شیخ مفید بودند.

۹۶. بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷۹.

۹۷. اهمیت این شب و نمازهای مستحبی در آن و روزه روز آن در کتاب قسی، مفاتیح الجنان، ص ۱۶۵ به بعد آمده است.

۹۸. سوره‌های ۳۲ و ۳۶. مستحب است در هنگام تولد نوزاد هر دو سوره تلاوت شود.

۹۹. اینها هفت موضع در فقه به شمار می‌روند: پیشانی، کف‌های دو دست، زانوها، دو انگشت بزرگ پاها.

۱۰۰. در این‌جا عبارت بدین معناست که او ختنه شده و بند ناف وی بریده شده و ناف او پاک و تمیز بوده است.

۱۰۱. کمال، ج ۲، ص ۹۸-۹۸.

۱۰۲. سوره مریم، آیه ۳۰.

۱۰۳. همان، ص ۵۶.

۱۰۴. عیون، ص ۱۲۴.

۱۰۵. کمال، ج ۲، ص ۳۱۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۹۶.

۱۰۶. طوسی، الغیبه، ص ۱۵۲.

۱۰۷. همان، ص ۸۸۳.

۱۰۸. همان، ص ۱۱۵.